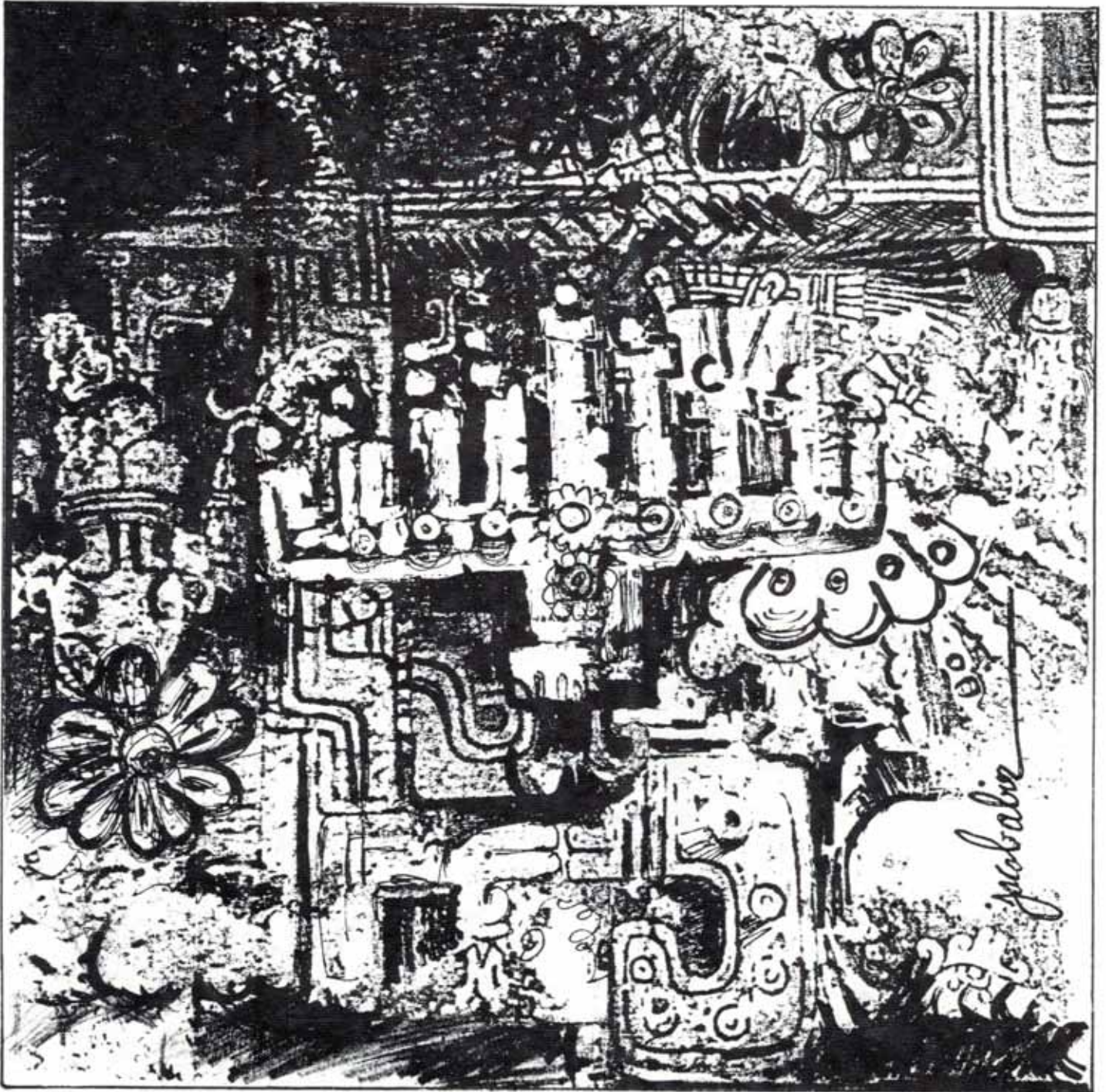


فدراسیون یهودیان ایرانی

شופار
شوفار
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال دوازدهم - شماره ۷۸ - حشوان ۵۷۵۴ - نوامبر ۱۹۹۳ - آبان ۱۳۷۲





Law Office of
ODETTE L. ASHLEY

من ایرانی هستم و فارسی صحبت میکنم

دفتر حقوقی

اودت آشلی

(لادن آشوری)

وکیل مجرب با داشتن بیش از نه سال سابقه در دعاوی چندین میلیون دلاری
بزرگترین شرکتهای آمریکا و برنده بودن در تمام دعاوی

اکنون در دفتر جدید واقع در «سنجوری سیتی»

آماده دفاع از حقوق شماست

در امور تصادفات تا زمانی که حق شما دریافت نشده از شما وجهی دریافت نمی شود.

PENTHOUSE

1901 Ave. of the Stars
Century City, CA 90067

Tel: (310) 553-9090

Fax: (310) 556-1740

مفتخریم افتتاح دفتر جدید خود را در سانفرانسیسکو با اطلاع برسانیم

CENTURY DISCOUNT PHARMACY

حراج فوق العاده وبی سابقه در داروخانه های

سنجری

عده ای سودجو با استفاده از شهرت و صداقت داروخانه سنجری خود را بجای آن معرفی می نمایند لطفاً داروخانه سنجری را که فقط در دو محل زیر فعالیت دارد با دیگران اشتباه نکنید

GRAPE FLAVOR
CHILDREN'S
TYLENOL
ELIXIR



Relieves children's
fever and pain
without
aspirin complications



4 fl.oz.

شریت تایلنول برای سرماخوردگی
بچه ها ۴ اونس قیمت معمولی ۶/۸۰
قیمت حراج ۳/۹۹ دلار

EXTRA STRENGTH
TYLENOL PM
Caplets
For pain with
sleeplessness
30 CAPLETS

تایلنول ام دو برابر قدرت ۳۰ تایی قیمت
۱/۳۰ قیمت حراج ۲/۹۹ دلار

MYLANTA
DOUBLE
STRENGTH
ANTICIDAL
ANTACID
ORIGINAL FLAVOR



شریت مایلانتا ضد گاز و ضد اسیدی
دو برابر قدرت ۲۴ اونس قیمت
معمولی ۱۲/۲۵ قیمت حراج ۵/۹۹ دلار

EXTRA STRENGTH
TYLENOL
Caplets
Strong Pain Relief
Contains No Aspirin

175 CAPLETS - 500 MG EACH

قرص تایلنول دو برابر قدرت ۵۰۰ میلی گرم ۲۰۰ تایی
قیمت ۱۵/۹۰ دلار قیمت حراج ۸/۹۹

Imodium
A-D ANTI-DIARRHEAL



4 FL OZ (120 ML)

شریت ایمودیوم ضد اسهال قیمت ۷/۸۰ دلار
قیمت حراج ۲/۹۹ دلار

EXTRA STRENGTH
TYLENOL
Tablets

قرص تایلنول دو برابر قدرت ۵۰۰ میلی ۱۷۵ عددی قیمت
معمولی ۱۵/۲۵ قیمت حراج داروخانه های سنجری ۸/۹۹ دلار

INFANTS'
TYLENOL
acetaminophen

Fast, effective
relief of
infants' fever
and pain

قطره تایلنول اطفال ۳۰ میلی گرم
۸/۹۹ دلار قیمت حراج ۵/۹۹ دلار

REGULAR STRENGTH
TYLENOL
Tablets
200 TABLETS - 325 MG EACH

تایلنول معمولی ۲۰۰ تایی قیمت ۳/۱۲ دلار
قیمت حراج ۱/۹۹ دلار

MYLANTA
GAS
Relief of Gas, Pain,
Bloating
and Heartburn

قرص مایلانتا ۸۰ میلی گرمی قیمت
۱۳/۳۲ دلار قیمت حراج ۷/۹۹ دلار

مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

شعبه بزرگی هیلز

۴۱۵ کرسنت درایو شمالی

درمديكال بيلدينگ روبروي

سیتی هال بزرگی هیلز

تلفن: ۵۹۹۹-۲۴۶ (۳۱۰)

شعبه وست لوس آنجلس

۱۱۸۷۰ سانتامونیکا بلوار

در شاپینگ سنتر صورتی رنگ

تلفن: ۱۵۶۸-۴۷۳ (۳۱۰)

اولین داروخانه در لوس آنجلس

که قیمت های فدکو - سیوان

و ترفیشتی را می شکند

کارنامه سلامتی خود را سالانه

از دکتر

مهناز طبیب زاده

دریافت

دارید



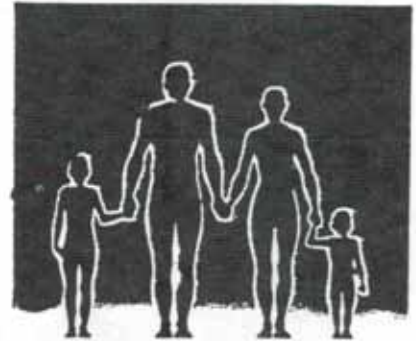
کنترل وزن



زنان



تصادفات



عمومی



ازدواج

نوار قلب

رایگان

در صورت انجام چک آپ کامل

16661 Ventura Blvd., Suite 211
Encino, CA 91436
(818) 789-7893



چک آپ

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048
Tel: (213) 655-7730
(213) 655-7731
FAX: (213) 655-1221

نشریه شوفار - سال دوازدهم

شماره ۷۸ - حشوان ۵۷۵۴

نوامبر ۱۹۹۳ - آبان ۱۳۷۲

• شوفار برسيله فدراسيون يهوديان ايراني كه سازمانی است غيرانتفاعی منتشر می شود •
هدف ما اعتلای فرهنگ يهودی، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی يهودیت و توسعه فرهنگ ايران زمين درمیان يهوديان ايراني خارج از کشور است •

زیر نظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقایی - مدیر مسئول

سیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی - شکوه درویش

نینا استوا - فرزانه طالعی

گیتی بروخیم - سام کرمانیان

دکتر یاروخ بروخیم - گیتا کروبیان

نوراله خرازی - دکتر فریدون نصرتی

ابراهیم ویکتوری

طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر

خبرنگار عکاس: منصور پور اتحاد

• نویسندگان و ملاحظاتی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی لقم خود را برابگان در اختیار شما گذاشته اند •

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و منابع خبری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است •

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر ماخذ آزاد است •

بهای درج يك نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار

نصف صفحه ۱۵۰ دلار

يك سوم صفحه ۱۲۰ دلار

تلفن درج آگهی ۷۷۲۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

امسال حنوکا را در شرایطی در پیش رو داریم که ملت یهود فاتحانه به مرحله دیگری از تاریخ خود پا گذاشته است - به مرحله شناساندن واقعیت وجودی خود به دشمنان دیرینه اش.

استقامت، بردباری و پایداری مشخصه یهودی بودن است؛ نمودار میراث دلاوران رزمجوی حشمونانی است که خون آنان از ورای تاریخ در شاخه به شاخه از شاهرگها، رگها و مویرگهای هر یهودی جاری است؛ و بالاخره نشان دهنده رزمندگانی است که مبارزه آنان در محدوده تعصب و نادانی زندانی نبوده و در میدان کارزار، هم از مدد الهی برخوردار بوده و هستند و هم از توان خرد و عقل سلیم.

ایستادگی ما بر سر این بوده و هست که به آنانکه برای یهودی حق زندگی کردن قائل نیستند بگوئیم که ما آمده ایم تا با کمک خداوند بمانیم - و مانده ایم و میمانیم چرا که این عهد ما با خداوند است - عهدی پایا. همانطور که در پیشگفتار شماره قبل گفتیم - در این زمانه، اعرابی که پشت اندر پشت ما را دشمن می شمردند، بالاخره به «عقل و خرد» لبیک گفتند و پذیرفتند که ملت یهود وجود دارد و حق زیستن که سهل است حق آموختن به آن کور دلانی را دارد که بابت هر خطائی در این کره خاکی، یهودی را مقصر می شناسند و مستوجب نابودیش میدانند.

ماندگاری ما، آن روغن پاک و صاف و همیشگی چراغی را میماند که یکی از مظاهر حنوکاست. روغنی پاک که چون رزقی جانبخش به ریشه های یهودیت میرسد، شعله ای پر خروش چون رزمجویی دلاوران حشمونانی و بالاخره پیروزی با ترکیبی از نیرو و خرد چون اراده ملتی که در سرزمین مقدس ما اسرائیل زیست می کنند و نمایندگان و دولت مردانشان.

ملت ما هرگز در نمانده است، چرا که میثاقش با خدایش بوده و ایمانش به ماندگاری آنچه مظهر مهر است و عشق و در تعارض با بی خردی و خشونت و ناپاکی است. در این زمان نیز ما بر سر ایمان خود عزیزان بسیاری را از دست داده ایم. از مبارزان گتوی ورشو گرفته تا پاسداران مرزهای سرزمین مقدسمان - اما ما بر سر عهدمان با خداوندمان ایستاده ایم - و خداوند نیز.

حنوکا بر همه شما مبارک باد.

اسرائیل در رویارویی

با قرار داد صلح



برای درک بهتر آنچه که در این نقطه از جهان میگذرد نگاهی هر چند گذرا به مسائل سیاسی و اقتصادی ضروری بنظر میرسد. اگر چه آقای رابین میکوشد حتی با چشم پوشی از وقایعی که منجر به قتل ساکنان یهودی میگردد و با خلف وعده حتی در مورد واگذاری بلندیهای گولان به سوریه به صلحی که وعده آنرا داده است دست یابد، ولی با توجه به وقایع هفته های اخیر چنین بنظر میرسد که افکار عمومی اسرائیل با تندروی ها و دادن امتیازات بیش از حدی که توسط حزب کارگر و نخست وزیر آن رابین انجام میگردد کاملاً موافق نیست. بطوریکه خوانندگان گرمی شوفار اطلاع دارند در تاریخ دوم نوامبر انتخابات شهرداریها در سراسر اسرائیل انجام گرفت و بر خلاف انتظار آقای رابین، به پیروزی حزب لیکود بخصوص در دو شهر بزرگ اسرائیل یعنی اورشلیم و تل آویو منجر شد.

همانطور که میدانیم در انتخابات اورشلیم آقای تدی کولگ که مدت ۲۸ سال شهرداری اورشلیم را بعهده داشت و از دولتمردان معروف اسرائیل است با وجود ۸۲ سال سن بنا به تقاضای رابین خود را کاندیدا اعلام نمود و حتی آقای رابین در مبارزه انتخاباتی اعلام نمود که پیروزی آقای تدی کولگ عین دادن رأی اعتماد به دولت حزب کارگر و موافقت با قرارداد صلحی است که او با سازمان آزادی بخش فلسطین منعقد ساخته است. کاندیدای لیکود آقای اهود المر بود که از وزرای سابق لیکود و از مخالفین سر سخت قراردادی است که بین رابین و یاسر عرفات امضاء شده است. در این انتخابات آقای تدی کولگ با وجود محبوبیت و معروفیت خود نتوانست بیش از ۳۵ درصد آراء را بدست آورد و رقیب انتخاباتی او اهود المر در حدود ۶۰ درصد آراء را نصیب خود کرد.

در انتخابات شهر تل آویو نیز کاندیدای حزب لیکود آقای دن مریدر یکی از وزیران کابینه سابق شامیر توانست ژنرال کاپلانی کاندیدای حزب کارگر را شکست دهد - در حالیکه ژنرال کاپلانی از قهرمانان جنگ یوم کیپور بود و او بود که توانست با

کشور اسرائیل لحظات سرنوشت سازی را پشت سر میگذارند. از یک سو امضای قرار داد اصولی برای صلح بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین امیدواریهای بسیاری را در دلها زنده میکند و از سوی دیگر خشونتها، آدمکشی های خیابانی که از طرف سازمانهای فلسطینی حماس یا جهاد فلسطین چه نسبت به طرفداران یاسر عرفات و چه نسبت به ساکنین یهودیه و شومرون اعمال میگردد نشان میدهد که هنوز برای رسیدن به صلح و آرامش راهی دراز در پیش است.

از تاریخ امضای قرار داد در تاریخ ۱۳ سپتامبر تاکنون ۱۱ نفر از مردم بی گناه ساکن یهودیه و شومرون و همچنین ۴ نفر از رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین ساکن در این مناطق به ضرب گلوله جنایتکاران از پای در آمده اند.

نیروهای تانک تحت فرماندهی خود، (با وجود تعداد اندک آن) نیروهای سوریه را عملاً به ناپودی و اضمحلال بکشاند. مهمتر آنکه در بسیاری دیگر از شهرهای اسرائیل شهرداران حزب لیکود توانستند مقام خود را حفظ نمایند.

در اسرائیل اکنون بسیاری را عقیده براین است که سازمان آزادی بخش فلسطین با تظاهر به اینکه خواهان صلح است با تحریک سازمانهای حماس و جهاد اسلامی و قتل و کشتار ساکنین یهودیه و شومرون میکوشد قبل از انعقاد قرار داد صلح یهودیان ساکن این مناطق را از خانه و کاشانه و کشتزارهای خود براند.

اما در یک نکته تردید نیست و آن اینکه پس از تشکیل کنفرانس مادرید و امیدواریهایی که در مورد صلح بوجود آمده است از نظر اقتصادی اسرائیل روزهای بهتری را در پیش رو دارد، خصوصاً اینکه با مهاجرت بیش از نیم میلیون از یهودیان شوروی به اسرائیل که بیش از ۵۲ درصد آنها تحصیلات دانشگاهی دارند اسرائیل واجد کلیه عواملی است که برای رسیدن به یک اقتصاد پیشرفته لازم و ضروری است.

پیش بینی میشود درصد افزایش در آمدهای اسرائیل در سال ۱۹۹۳ از سه کشور بزرگ صنعتی جهان یعنی امریکا، آلمان و ژاپن بیشتر باشد. اکنون بسیاری از اقتصاد دانان و صاحبان صنایع جهان، اسرائیل را سرزمینی میدانند که بعلت موقعیت استراتژیکی و نیروی کار ماهر و کار آمد و میتواند رل بسیار مهمی را در این منطقه از جهان ایفاء نماید. نمونه های زیر میتواند ما را به درک حقایقی درباره اقتصاد اسرائیل بیشتر آشنا سازد.

۱ - اخیراً بیش از ۱۰۵ نفر از صاحبان صنایع و مدیران شرکتهای بزرگ اقتصادی و مالی کالیفرنیا راهی اسرائیل شدند تا در مورد سرمایه گذاری در آن کشور مطالعه کنند.

۲ - ایالت کالیفرنیا در سال بیش از ۵۰۰ میلیون دلار از کالاهای ساخت اسرائیل را وارد مینماید و سالیانه نیز مبلغ یک میلیارد دلار کالا که بیشتر

شامل هواپیمای نظامی و تسلیحات میباشد به اسرائیل صادر مینماید - که وجوه آن از محل کمکهای نظامی امریکا پرداخت میشود. آقای پیت ویلسون فرماندار کالیفرنیا اخیراً اعلام نمود که مبادلات بازرگانی بین اسرائیل و کالیفرنیا موجب ایجاد کار برای دو هزار نفر از مردم کالیفرنیا شده است.

۳ - شرکت بزرگ لاکهید بودجه ای بمبلغ ۱۵ ملیون دلار برای مطالعه در امور علمی و تکنیکی در اسرائیل اختصاص داده است و در شش ماه گذشته بیش از ۸۰ شرکت بزرگ و کوچک با سرمایه های از ۲۵۰ هزار دلار تا ۵ ملیون دلار برای سرمایه گذاری در اسرائیل تشکیل شده است تا با استفاده از نیروی کار ماهر در اسرائیل در صنایع تکنولوژی پیشرفته در آن کشور سرمایه گذاری نمایند.

تمام این اقدامات در شرایطی انجام می گیرد که هنوز بایکوت کالاهای اسرائیلی از طرف اتحادیه عرب برقرار میباشد. نکته جالبتر در این میان اینکه در هفته قبل یک شرکت اسرائیلی سفارشی بمبلغ ۲۵ میلیون دلار از عربستان سعودی دریافت کرد. شرکت وارد کننده در عربستان سعودی اعلام نمود که برای آن شرکت کلمه «ساخت اسرائیل» که بر روی کالاهای اسرائیلی نوشته میشود نگرانی ایجاد نمی نماید.

همچنین گفته میشود آقای شاهال وزیر برق اسرائیل اخیراً پیشنهادی از طرف یکی از کشورهای حوزه خلیج فارس برای فروش گاز به اسرائیل دریافت کرده است و دولت مصر با وجود مخالفت های قبلی اکنون از دولت اسرائیل تقاضا کرده است که سیستم انتقال برق اسرائیل به مصر اتصال داده شود.

با توجه به آنچه به اختصار در بالا گفته شد و با در نظر گرفتن اینکه چنانچه شایع است بزودی بین اسرائیل و اردن قرارداد صلح به امضاء خواهد رسید. اسرائیل از طریق اردن میتواند به بازار عظیم کشورهای عربی دست یابد.

به جرأت میتوان گفت که اگر قرارداد صلح هنوز در مراحل اولیه در جا میزند ولی دست آوردهای اقتصادی آن برای اسرائیل بسیار چشمگیرتر و مثمر ثمرتر بوده است.

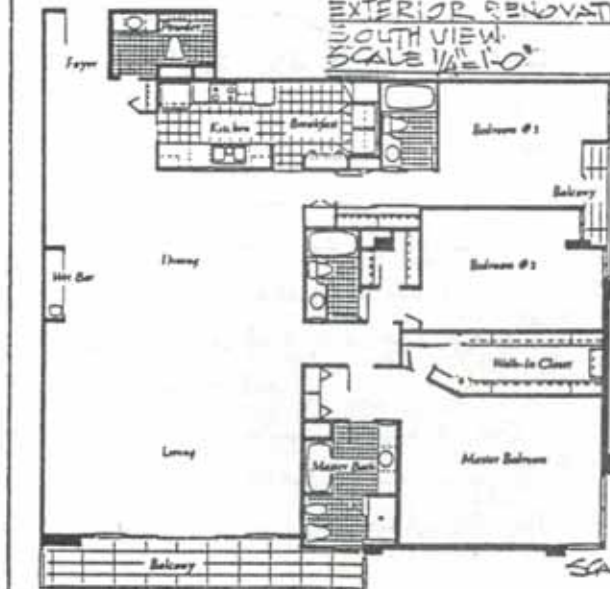
J. A. JACOB ABIR, ASID
ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER
10717 Wilshire Boulevard, Suite 203
Los Angeles, California 90024
[310]470-9228

مهندس عبیر استاد دانشکده معماری
دانشگاه ملی

طرح و نظارت:
ساختمان های اداری، فروشگاه، رستوران، هتل،
منزل و محوطه سازی



EXTERIOR RENOVATION. 1618 ST. PHILADELPHIA.
SOUTH VIEW.
SCALE 1/4" = 1'-0"



تلفن: (۳۱۰) ۴۷۰-۹۲۲۸

2 & 3 BED ROOM
1ST AND 2ND FLOOR
SCALE PLAN 1/4" = 1'-0"

کلاس های

نقشه و معماری و داخلی

Law Offices of
STANLEY C. FRANKLIN
A Professional Law Corporation

استنلی فرانکلین

باسابقه ترین وکیل شناخته شده در جامعه ایران کالیفرنیا

بامکاری

پری فرانکلین



یک تلفن به دفتر ما کافیست

(818)

۲۴ ساعته

901-0344

وکیل متخصص در امور

تصادفات اتومبیل

بپرداخت کمترین حق الوکاله

Design: Saad Sladat

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys, CA 91411

خبرهائی از جهان یهود



راو لائو هنگام دیدار با پاپ جان پال

دیدار پاپ با راو لائو

در دیداری که اخیراً بین پاپ جان پال و راو اعظم اشکنازی، اسرائیل لائو انجام گرفت، پاپ اعلام داشت که با تأییدات پروردگار بزودی از اسرائیل دیدن خواهد کرد.

راو لائو هنگام بازگشت به اسرائیل گفت که این دیدار گرم و صمیمانه بود و بیشتر بر محور مسائل مذهبی و تاریخی متمرکز بود. در این دیدار پاپ به راو لائو اظهار داشته که جهان مشول آینده خلق یهود است و از تراژدی کشتار یهودیان اظهار انزجار نموده است.

پاپ و لائو هر دو در خارکف زندگی کرده اند و از گذشته مشترک خود گفتگو نمودند. هر چند گفتگوی آنان به انگلیسی بود، ولی هر از

چندگاه چند کلمه یا جمله به زبان لهستانی نیز رد و بدل میکردند.

لائو با سپاس از واقعه ای یاد کرد که در زمانی که پاپ کشیش ساده ای بوده از غسل تعمید دادن و به دین مسیح در آوردن یک کودک کلیمی بدون رضایت والدینش جلوگیری بعمل آورده بود. پاپ گفت بخوبی این موضوع را بیاد دارد و در واقع این جریان باعث شده بود که وی تغییراتی را در قوانین کلیسای کاتولیک باعث گردد.

در مورد آغاز روابط سیاسی میان دو کشور، لائو اعلام داشت که من قصد رقابت با وزارت خارجه را ندارم. اما بعداً واتیکان اعلام داشت که شروع روابط سیاسی را با اسرائیل در دست مطالعه دارد.

مدرسه در برلین

اولین دبیرستان یهودی در آلمان پس از جنگ جهانی دوم در تاریخ ۶ آگوست امسال در برلین آغاز بکار کرده. جمعیت یهودی برلین بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر میشود.

کشف باستانی

بخشی از یک سنگ بزرگ که بر آن نوشته هائی خارج از متن تورات دربارهٔ خانه داود حک شده اخیراً در شهر دان نزدیک مرز شمالی اسرائیل کشف شده است. رهبری گروه اکتشاف با باستان شناس کالج عبری یونین، آوراهاام بیران میباشد.

یک اسرائیلی میان طرفداران کورش

در میان کشته شدگان حمله به محل اقامت دیوید کورش و پیروانش، یک اسرائیلی بنام پابلو کوهن نیز وجود داشت. جسد نامبرده اخیراً از سوی مقامات امنیتی امریکا برای خاکسپاری به اورشلیم حمل شد.

سلب مصونیت پارلمانی

بر اساس رای مخفی کنست - پارلمان اسرائیل، از رافائل پینھاس عضو حزب مذهبی شاس و معاون وزیر امور دینی سلب مصونیت پارلمانی بعمل آمد. علت این امر اتهاماتی است که به پینھاس در مورد نقض قوانین حزبی در مورد امور مالی حزب وارد آمده است.

مدتی قبل نیز از پارلمان درخواست این سلب مصونیت شده بود ولی بدلائل مقرراتی این درخواست از سوی دادگاه عالی قضائی اسرائیل پذیرفته نشده بود.

استقرار یهودیان اتیوپی

افرایم کوهن، مدیر کل جدید وزارت جذب مهاجر اعلام داشت که طی شش ماه گذشته متجاوز از هزار آباتمان در مناطق مرکزی اسرائیل ساخته شده و در اختیار یهودیان مهاجر اتیوپی قرار داده شده است.

تهدید سفیر اسرائیل

بدلیل تهدید سفیر اسرائیل در سازمان ملل به قتل از سوی گروهی بنیاد گرای اسلامی که خود را وابسته به گروه خراب کار «مرکز بازرگانی جهانی» در نیویورک معرفی کرده بودند، اخیراً مقامات امنیتی نیویورک اقدامات احتیاطی و امنیتی شدیدی برای حفظ جان گاد یاکوبی، سفیر اسرائیل در سازمان ملل بعمل آوردند.

لوله های نفتی اسرائیل و نیاز ایران

نشریه بررسیهای اقتصادی خاورمیانه گزارش میدهد که نفت ایران از طریق لوله های اسرائیل به دریای سرخ و از آنجا به مدیترانه رسانده میشود. مقامات جمهوری اسلامی مکرراً این خبر را که نفت ایران از ایلات تا اشکلون از طریق لوله های نفتی اسرائیل منتقل میشود تکذیب کرده اند. نشریه معتبر بررسیهای اقتصادی خاورمیانه که در نیکوزیا پایتخت قبرس منتشر میشود می نویسد که ترتیب انتقال نفت مورد بحث از طریق واسطه های بین المللی و نه از طریق شرکت ملی نفت ایران داده میشود و مقصد آن بیشتر کشور رومانی است. مقامات دولت ایران اظهار داشته اند که ۵۰ درصد لوله نفت مزبور هنوز متعلق به ایران میباشد. این لوله نفت در زمان حکومت شاه فقید و با کمک ایران ساخته شده است.

بیماران خلیج فارس در اسرائیل

مقامات بهداشتی کشورهای خلیج فارس در حال حاضر با بیمارستان هرتصلیا در حال مذاکره اند تا ماهانه بطور متوسط ۱۰۰ بیمار از این مناطق برای انجام عمل جراحی و معالجات دیگر به اسرائیل اعزام دارند.

وزارت بهداشتی اسرائیل قویاً معتقد است که با انعقاد پیمان صلح، تعداد زیادی بیمار از کشورهای همسایه عربی نیز برای معالجه به اسرائیل خواهند رفت. در حال حاضر تعداد این بیماران نزدیک به صد نفر در سال است.

مشکلات ازدواج در اسرائیل

نشریه جروزالم ریپورت گزارش میدهد که با توجه به نفوذی که یهودیان رادیکال در سیستم حکومتی اسرائیل دارند، در حال حاضر کلیه ازدواجها در اسرائیل باید بر اساس قوانین و شرائطی که از سوی این گروه دیکته میشود انجام گیرد. به گزارش این نشریه تعداد قابل توجهی از جوانان، بدلیل شرایط سخت و پیچیده ایکه برای ازدواج ایجاد شده، از زناشویی طفره میروند.

مثلاً یک زوج که بخواهند ازدواج کنند، باید نزد رאו مورد نظر رفته جدول عادت ماهانه زن را در اختیار او بگذارند تا تاریخ ازدواج را تعیین نماید. علاوه بر این زن باید به میقوه رفته سپس ازدواج نماید - اما قبل از ازدواج نیز باید به کلاسهای ویژه ای برای آموختن سایر دستورات زناشویی بروند. علاوه بر مشکلات عدیده ایکه بر سر راه این گونه ازدواجهاست، راوهای ارتدکس بسیاری از ازدواجها را مردود میدانند از جمله ازدواج بین «کهن» ها با غیر «کهن» ها و یا دیگر یهودیانی را که بدلیل غیر ارتدکس بودن مراسم عروسی والدین آنها، فرزندانشان از دیگاه آنان «حرامزاده» تلقی میشوند.

ازدواجهای مدنی از طرف وزارت کشور پذیرفته شده است، لیکن باید در خارج از اسرائیل انجام گیرد و بهمین دلیل سالیان دراز است که جزیره قبرس بدلیل نزدیکی به اسرائیل، به یکی از بزرگترین مراکزی که اینگونه ازدواجها در آن انجام میگردد تبدیل شده است.

موج مهاجران روسی که اثبات یهودی بودن آنان براساس قوانین پیچیده ارتدکس ها امری محال است اکنون این امکان را در اسرائیل بوجود آورده تا قوانین ازدواج مورد تجدید نظر کامل قرار گیرد و ترتیبی داده شود که مراسم یهودی با زمان تطبیق داده شود. و در رأس این حرکت یک راو جوان است بنام «مشیر آزاری» که معتقد است که به عروس و داماد باید تذکر داد قوانینی را که در ازدواج باید رعایت کنند کدام است و گرفتن جدول عادت ماهانه



راو مشیر آزاری

زن و حرکاتی از این قبیل را کاملاً ناشایسته میدانند. راو مشیر آزاری میگوید: «ولی من بهمان اندازه هم نسبت به روحانیون یهودی رفورم در امریکا انتقاد دارم که در کنیسا، پیش از آنکه زن یا مرد غیر یهودی بدین یهود ایمان آورده باشد، اقدام به عقد آنان مینماید».

راو مشیر آزاری حرکتی را آغاز کرده که طرفداران بسیاری دارد و این امید میرود که با توجه به شرایط موجود و بخصوص وضع یهودیان مهاجر از شوروی سابق، تغییرات عمده ای در امر مراسم و شرایط ازدواج در اسرائیل داده شود.

این پناهگاهها در حقیقت مراکز ارتباطی متحرکی هستند که آسیب پذیر نبوده و از نظر استراتژیکی از اهمیت ویژه ای برخوردار میباشند.

تجدید رابطه با کشورهای افریقائی
کشورهای افریقائی که از زمان جنگ «یوم کیپور» تاکنون با اسرائیل قطع رابطه کرده بودند، برای تجدید این روابط میکوشند بر یکدیگر پیشی بگیرند. اخیراً دو کشور دیگر افریقائی، گابون و موریتانی به جمع این کشورها پیوستند و شیمعون پرز وزیر خارجه اسرائیل مدارک مربوطه به این تجدید روابط را امضاء نمود.

دستگیری یک جاسوس

پرفسور مارکوس کلیگیرگ از اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۸ به اسرائیل مهاجرت کرده و تا مقام معاونت ریاست بخش سری «نس صیونا» - انستیتوی بیولوژی دولت اسرائیل ارتقاء یافته بود. نامبرده در سال ۱۹۸۳ دستگیر، محاکمه و پس از محکومیت به جاسوسی برای شوروی به زندان محکوم شده است. قابل توجه اینکه کلیه این اقدامات محرمانه و بدون اطلاع مردم و رسانه های گروهی انجام شده و اکنون دولت اسرائیل موقع را مناسب دانسته تا موضوع را به آگاهی همگان برساند.

یهودیان گرجستان

نماینده آژانس یهود در تفلیس به تلاش خود برای تجدید رابطه تلفنی با شهر سوخومی که در آن متجاوز از ۲۵۰ نفر یهودی زندگی میکنند ادامه میدهد. با آشوبهایی که در حال حاضر در سرتاسر گرجستان برپاست، عملیات نجات یهودیان این کشور با مشکلات پیاپی روبروست. اخیراً برای نجات یک گروه ۵۰ نفری کلیه اقدامات لازم انجام گرفت ولی در آخرین لحظه بدلیل شدت گرفتن عملیات جنگی میان طرفین متخاصم، این عملیات ناموفق ماند.



عروسی بزرگ

در ماه اوت گذشته برای عروسی اهرن مردخای روکنا و سارا لئیل لمبرگرک بیش از ۳۰۰۰۰ نفر در ناحیه مذهبی اورشلیم بنام کریات بلز گرد هم آمدند. عروس و داماد هر دو ۱۸ ساله بودند و این پر جمعیت ترین عروسی بود که تاکنون در اسرائیل انجام گرفته است. داماد فرزند راو روکنا رهبر گروه یهودیان حسید بلزر است که تعداد آنها به ۱۰۰۰۰۰ میرسد و عروس دانش آموز مدرسه دخترانه بلز میباشد.

عروس و داماد هنگام اجرای مراسم عقد همدیگر را برای سومین بار بود که میدیدند. در این عروسی که هزینه آن بالغ بر صدها هزار دلار گردیده پیروان راو و نیز مقامات دولتی حضور داشتند.

خرید از اسرائیل

ارتش امریکا اخیراً با شرکت مهندسی اسرائیلی «رامیم» قرار دادی منعقد نموده که طبق آن شرکت مزبور برای گروه پشتیبانی ویژه ارتش امریکا اقدام به ساختن دو نوع پناهگاه متحرک مخابراتی مینماید.

«منشه» باشند، بزودی به منطقه غزه کوچ داده خواهند شد تا جانشین کارگران عرب منطقه غزه شده و در عین حال ترتیب لازم برای دادن آموزشهای یهودی به آنان داده شود.

راو الیاهو آوی شائیل، رئیس نهضت آمی شاو که هدفش یافتن قبایل گمشده یهودی در کشورهای مختلف جهان و باز گرداندن آنان به اسرائیل میباشد فعالیتهای دامنه داری را در این خصوص انجام میدهد. گروهی که به اسرائیل میآیند اعضای قبیله ۷۵۰۰۰ نفری چیانگ هستند که نزدیک به ۵۰۰۰ نفر از آنان در حال حاضر با بجا آوردن مراسم دینی یهود و بنام یهودی زندگی می کنند. در حال حاضر گروههای مختلفی از این افراد در اسرائیل تعلیم داده شده و به کیبوتص های مختلف فرستاده می شوند تا با شیوه زندگی در اسرائیل آشنائی پیدا کنند.

اظهارات رابین

اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل در سخنانی پس از گذاشتن دسته گل بر مزار سرباز گمنام در مانت هرتصل بمنظور یادبود بیستمین سالگرد جنگ «یوم کیپور» اعلام داشت: «چنانچه ماحصل اقدامات ما برای صلح ضامن امنیت برای اسرائیل و فلسطین باشد، صلح پایدار به وجود خواهد آمد و چنانچه امنیتی وجود نداشته باشد، تنها عکسهای دست دادن من با عرفات و امضاء معاهده صلح بصورت عکس های یادگاری در آلبوم ها باقی خواهد ماند».

جابجائی کنیسا

زیر نظر گروهی از یهودیان فرانسه یک کنیسای قدیمی واقع در دهکده بالبورون بگفته این گروه آجر به آجر تخریب شده به ناحیه «پیزکت زنو» در نزدیکی اورشلیم منتقل شده دوباره سازی خواهد شد. علت اقدام باین امر این است که در حال حاضر در این ناحیه از فرانسه هیچ یهودی زندگی نمیکند و کنیسای مزبور بدلیل قدمت آن، دارای ارزش تاریخی زیادی است.



یاسر عرفات و ملک حسین

آشتی دوباره

پس از عقد قرار داد میان اسرائیل و سازمان آزادی فلسطین، تشکیل یک کنفدراسیون میان اردن و فلسطین گریز ناپذیر بنظر میرسد و بهمین دلیل هم عرفات که بخاطرکشتار فلسطینیان از سوی ملک حسین دشمنی دیرینه ای با او دارد، بار دیگر در عمان بدیدار پادشاه اردن رفت و او را در آغوش کشید.

پارلمان تبعیدی فلسطین در سال ۱۹۸۳ اصول این کنفدراسیون را به تصویب رسانید و در مذاکرات صلح با اسرائیل، هئیت نمایندگی فلسطین در حقیقت زیر پوشش نمایندگان اردن برای مذاکره مورد قبول اسرائیل قرار گرفتند.

آنطور که شواهد نشان میدهد، قدم بعدی در روند مذاکرات صلح، ایجاد این همبستگی میان فلسطینیان و اردن هاشمی است. گزارش های تائید نشده حاکی از آنست که بلافاصله پس از عقد قرار داد آغاز صلح، اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل ملاقاتی محرمانه با ملک حسین داشته تا جزئیات موضع اسرائیل را در مورد این قرار داد با وی در میان بگذارد.

اعضای قبیله گمشده

گروهی از ساکنان شمال شرقی هند در ایالت میزورام که گمان میرود بازماندگان قبیله یهودی

او اضافه کرد که مسئله اسکان آوارگان عرب همان اهمیتی را دارد که ترک مناطق مورد اختلاف از سوی یهودیانی که در آن اسکان یافته اند.

صادرات سگ

رئیس یک آژانس مسافرتی بنام سولو لیوتیز، در اسرائیل نژاد بخصوصی از سگهائی را که در خاور دور گوشت آن مصرف میشود تولید کرده به فیلیپین صادر میکرد. انجمن حمایت حیوانات اسرائیل لیوتیز را به دادگاه کشید و براساس رای دادگاه حیفا از این اقدام جلوگیری بعمل آمد.

ادعای تازه فلسطینی ها

ابومازین یکی از رهبران فلسطینی که خود از امضاء کنندگان موافقتنامه صلح میان اسرائیل و فلسطین است در مصاحبه ای با روزنامه الاتحاد در واشنگتن اظهار داشت که کلیه مناطق مورد اختلاف باید از یهودیان خالی شده و اورشلیم بعنوان پایتخت کشور فلسطین برسمیت شناخته شود. نامبرده اظهار داشت که به اعتقاد من باید تا روشن شدن تکلیف این دو امر مهم، از هر گونه مذاکره دیگری میان فلسطینیان و اسرائیل جلوگیری بعمل آید.



نصرت مختار زاده (آیزی)

مشاور مورد اعتماد شما در امور املاک

Senior Commercial Investment Consultant

متخصص در خرید و فروش:

املاک تجاری و معاوضه های مالیاتی 1031 - آپارتمان بیلدینگ - مسکونی

در مناطق لوس آنجلس، بورلی هیلز و حومه بورلی هیلز

The Prudential
California Realty



(Beverly Center Branch)

8128 West 3rd. St. Los Angeles, CA 90069

(213) 653-9970 Ext. 226 (Isaac)

دکتر لیدیا حکیم زاده

دندانپزشک

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91436

(818) 784-2414

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه

درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)

ساخت و کشهای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک

ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)

دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از پوسیدگی دندانها

قبول بیمه های دندانپزشکی

دفتر حقوقی

فرهاد اریل

(فرهاد یاقوتی اریل)

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا



Law Offices Of

FRANK Y. ARIEL

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی

امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)

تنظیم وصیت نامه، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت

امور تجاری و بازرگانی (تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها)

امور ساختمانی و معاملات املاک

امور مهاجرت و تابعیت

امور مالی و ورشکستگی

روابط مالک و مستاجر

امور کالکشن COLLECTION

(310) 286-2626

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسیارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

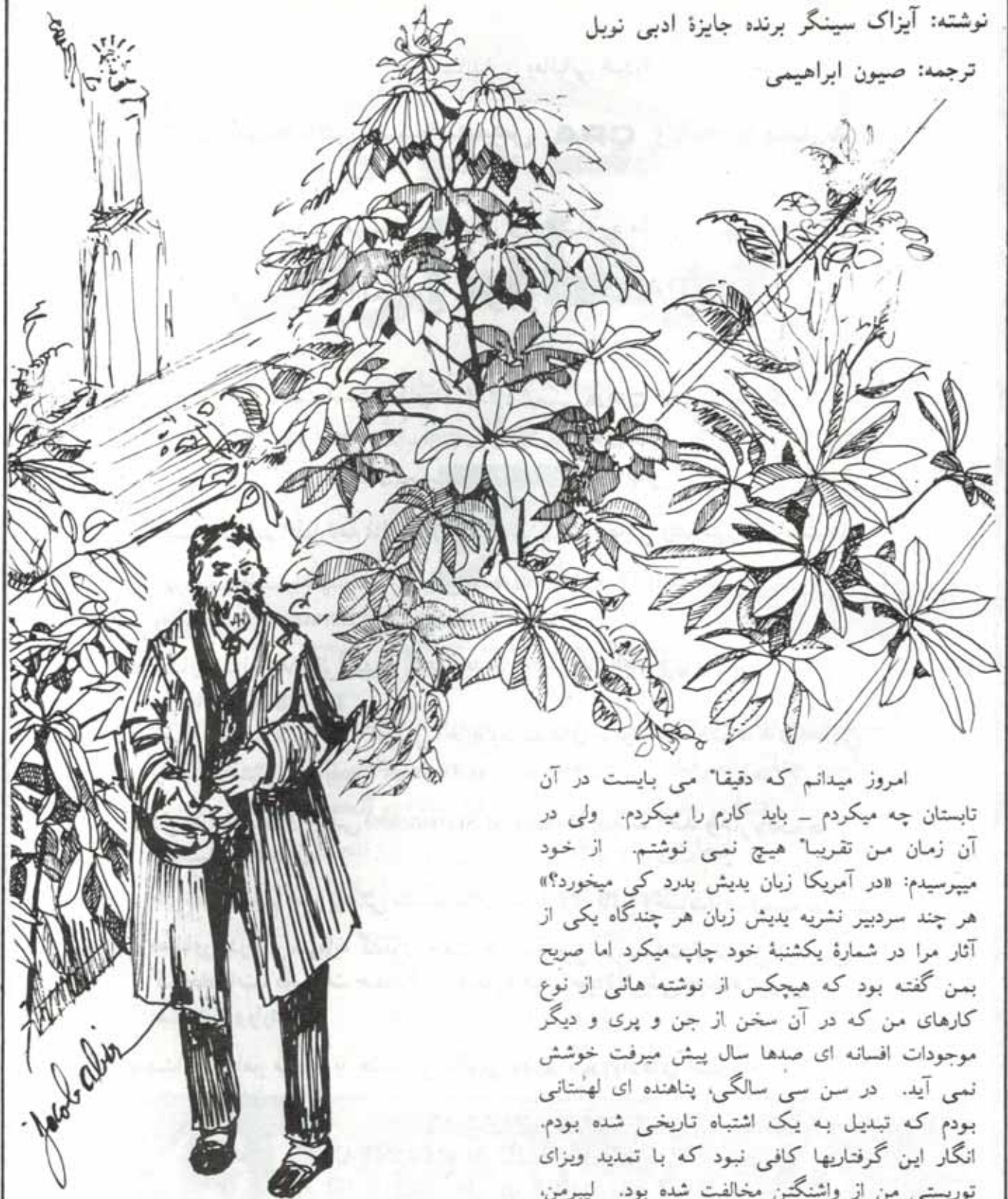
8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

نوشته: آیزاک سینگر برنده جایزه ادبی نوبل

ترجمه: صیون ابراهیمی



امروز میدانم که دقیقاً می بایست در آن تابستان چه میکردم - باید کارم را میکردم. ولی در آن زمان من تقریباً هیچ نمی نوشتم. از خود میپرسیدم: «در آمریکا زبان یدیش بدرد کی میخورد؟» هر چند سردبیر نشریه یدیش زبان هر چندگاه یکی از آثار مرا در شماره یکشنبه خود چاپ میکرد اما صریح بمن گفته بود که هیچکس از نوشته هائی از نوع کارهای من که در آن سخن از جن و پری و دیگر موجودات افسانه ای صدها سال پیش میرفت خوشش نمی آید. در سن سی سالگی، پناهنده ای لهستانی بودم که تبدیل به یک اشتباه تاریخی شده بودم. انگار این گرفتاریها کافی نبود که با تمدید ویزای توریستی من از واشنگتن مخالفت شده بود. لیبرمن، وکیل من میکوشید تا برایم ویزای دائمی بگیرد، اما برای اخذ این روادید به شناسنامه و عدم سوءسابقه، نامه ای که در آن قید شود که من بیکار نیستم و

روزی در کانی آیلند

سریار جامعه نخواهم شد و مثنی مدارک دیگر نیاز بود که تهیه آن برای من میسر نبود. نامه هائی سرشار از نگرانی برای دوستانم در لهستان فرستادم که همه بدون جواب ماند. روزنامه ها پیش بینی میکردند که هیتلر هر لحظه ممکن است به لهستان حمله کند. چشمانم را پس از خوابی ناآرام پر از کابوس گشودم. ساعت مچی ساخت ورشوم یک ربع به یازده را نشان میداد. از میان درزهای پرده، نوری طلائی بدرون می تابید. صدای اقیانوس را می شنیدم. حالا یکسال و نیم بود که اطاقی با اثاثیه را در خانه ای قدیمی در «سی گیت» اجاره کرده بودم. این اطاق چندان از استر (این اسمی است که در این نوشته بر او نهاده ام) دور نبود و برای آن ماهی ۱۶ دلار اجاره میدادم. خانم برگر، زن صاحبخانه، صبحانه را به قیمتی که بخودش تمام میشد با من حساب میکرد. مادام که به لهستان برنگردانده بودندم، از راحتی زندگی آمریکائی لذت میبرد. در حمامی که در پائین راهرو قرار داشت حمام کردم (آن وقت روز کسی از آن استفاده نمیکرد) و کشتی بزرگی را که از اروپا میآمد نظاره کردم - شاید کشتی «کوین مری» بود یا «نرماندی». چه لذتی داشت که میتوانستم از پنجره حمام اقیانوس آتلانتیک را ببینم و نیز یکی از جدیدترین و سریع ترین کشتی های دنیا را! وقتی داشتم ریشم را می تراشیدم، تصمیمی گرفتم و آن اینکه نخواهم گذاشت کسی مرا به لهستان برگرداند و مرا در چنگال هیتلر بیاندازد. بطور غیر قانونی در آمریکا میمانم! بمن گفته بودند که چنانچه جنگ سر بگیرد، بااحتمال قوی خواهم توانست تبعه آمریکا شوم. به چهره از حال رفته ام در آئینه خیره شدم. موهای سرم همه ریخته بود. چشمان آبییم پر آب بود، پلک هایم بر آمده گونه هایم فرو رفته و سیب زیر گلویم به بیرون جهیده بود. هر چند مردم از مانهاتان به سی گیت میآمدند تا زیر آفتاب پوستشان رنگی بگیرد، پوست تن من همانطور سفید و بد رنگ بود. بینی ام نازک و رنگ پریده، چانه ام باریک و سینه ام لاغر بود. اغلب فکر میکردم که با جن هائی که در داستانهایم بکار میگیرم چندان تفاوتی

ندارم. زبانم را جلو آئینه بیرون آوردم و بخودم گفتم ای عاقل و باطل.

تصور من: این بود که در آن وقت روز، آشپزخانه خانم برگر باید خالی باشد، ولی همه بودند. آقای چایکوتیز: زن سوم او؛ نویسنده پیر مایکین که زمانی آنارشویست بوده؛ و سیلویا که چند روز قبل مرا به سینمایی در خیابان مرמיד برده بود. (روزها، قبل از ساعت پنج بعدازظهر، بلیط فقط ده سنت بود) و به زبان شکسته بسته یدیشی که میدانست برایم ترجمه کرده بود و توضیح داده بود که کانگسترهای توی فیلم به یکدیگر چه میگفتند. در تاریکی دست مرا در دست گرفته بود و باعث شده بود که من احساس گناه کنم. چرا که اولاً من سوگند خورده بودم که از ده فرمان پیروی کنم، دوماً داشتم به استر خیانت میکردم، سوماً وجدانم هم بخاطر آنها که هنوز از ورشو برایم نامه می نوشت ناراحت بود. اما نمی خواستم به سیلویا هم بی احترامی کرده باشم.

وقتی قدم به آشپزخانه گذاشتم، خانم برگر فریاد زد: آقای نویسنده تشریف آوردند! چطور ممکن است آدم اینقدر بخوابد و دیر از خواب بلند شود؟ من از ساعت شش صبح تا حالا همینطور روی پا ایستاده ام. به ساقهای کلفت و پنجه های پای کج و معوج او خیره شدم. همه سرسبز من میگذاشتند. چایکوتیز پیر گفت: «حواست هست که نماز بامدادی ات را انجام نداده ای؟ حتماً تو یکی از آن حسیدهای کاتزکر هستی که دیرتر از معمول دعا میخوانند.» صورتش سفید بود و همینطور ریش بزی اش. سومین همسرش که زنی چاق بود با بینی بزرگ و لبهای گوشت آلود، وارد شد و گفت: «این آدمی که من میبینم، گمان نکن حتی تفیلین هم داشته باشد.» و بالاخره لمکین اضافه کرد که: «اگر از من می پرسید، تمام شب مشغول نوشتن پر فروش ترین کتابها بوده است.»

سیلویا برای دومین بار گفت: «من گرسنه ام.»

خانم برگر از من پرسید: «امروز چه میخواهی بخوری؟ دو تا تخم مرغ با یک نان یا یک تخم مرغ

با دو نان؟»

«هر چه میل خودتان است.»

«من حاضرم ماه در بشقاب گذاشته جلویت بگذارم، چرا که از آنچه که ممکن است درباره من در روزنامه یدیش ات بنویسی میترسم.»
برایم یک قطعه نان بزرگ با دو تا تخم مرغ و یک استکان بزرگ قهوه آورد. قیمت صبحانه ۲۵ سنت بود، اما من شش هفته اجاره و شش هفته صبحانه باو بدهکار بودم.

در حالیکه من صبحانه میخوردم، خانم چایکوتیز درباره دختر بزرگش حرف میزد که سال قبل بیوه شده بود و اکنون دوباره ازدواج کرده بود. «شما در تمام عمرتان چنین چیزی شنیده اید که آدمی یک سسکه بکند و پس بیافتد بمیرد؟ انگار یک چیزی توی مغزش پاره شد. خدا بدور، چه بلاهائی ممکن است سر آدم بیاید. ۵۰۰۰ دلار پول بیمه عمرش بدخترم رسید. مگر یک زن جوان چقدر باید صبر کند؟ اولی دکتر بود، این یکی وکیل است - بزرگترین وکیل آمریکا. فقط یک نگاه بدخترم کرد و گفت: «این همان زنی است که تمام عمرم انتظارش را میکشیدم.» شش هفته بعد عروسی کردند برای ماه عسل به برمودا رفتند. یک انگشتر برایش خریده ۱۰۰۰ دلار.

سیلویا پرسید: «شوهرش قبلاً ازدواج نکرده بود؟»

«چرا. قبلاً زنی داشت با هم جور نبودند و طلاق گرفته بودند. نفقه حسابی باو میدهد - هفته ای ۲۰۰ دلار که انشالله خرج دوا و درمانش شود.»

من صبحانه ام را تند خوردم و آنجا را ترک کردم. بیرون، به صندوق پست نگاه کردم، چیزی برای من نبود. تنها دو بلوک آنطرفتر میتوانستم خانه ای را که استر زمستان دو سال قبل اجاره کرده بود ببینم. اطاقها را به افرادی اجاره میداد که میخواستند مرخصی خود را نزدیک نیویورک بگذرانند. من نمیتوانستم در طول روز بیدار او بروم؛ دزدانه دیر وقت بیدنش میرفتم. تعداد زیادی نویسنده و روزنامه

نویس یدیش زبان در آن تابستان در آن حوالی زندگی میکردند که نمی بایست از عشق من و استر با خبر میشدند. از آنجا که نمیخواستم با او ازدواج کنم، میکوشیدم آبرویش نریزد. استر تقریباً دو سال از من بزرگتر بود. از شوهرش که شاعری یدیش مدرن و کمونیست شارلاتانی بود جدا شده بود. شوهرش به کالیفرنیا گریخته و هرگز پیشی هم برای خرجی دو دختر کوچکش نفرستاده بود و از قرار معلوم با نقاشی که نقاشی های آبستره میکرد ازدواج کرده بود. استر به همسری نیاز داشت که پشتیبان او و دخترهایش باشد نه نویسنده ای یدیش چون من که تخصصش نوشتن درباره گرگهای نصف آدم و جن و پری بود.

هیجده ماه بود که در آمریکا زندگی میکردم و هنوز هم کانی آیلند برایم جالب بود. آفتاب چون آتش فرو میریخت. در پیاده رو، یک ایتالیائی هندوانه فروش، چاقوی خود را به قوطی حلبی میکوبید و با صدائی خشن مشتری طلب میکرد. هر کس به سبک خود عریده میزد؛ فروشندگان ذرت بو داده و هات داگ، بستنی و بادام کوهی، بستنی و پشمک. از کنار معرکه ای رد شدم که موجودی را به تماشا گذاشته بودند که نیمه انسان و نیمه ماهی بود؛ موزه مجسمه های مومی با تندیس های ماری آنتوانت و بوفالو بیل و جان ویلکی بوت؛ مغازه ایکه در آن فالگیری عمامه بسر در میان نقشه ها و کره های گوناگون نشسته بود و بروج سماوی را بررسی میکرد؛ کوتوله هائی که جلوی سیرکی میرقصیدند، صورتهایشان را سفید کرده و همه آنها را با بندهائی شل بهم بسته بودند. یک بوزینه مکانیکی که شکمش بناگاه باد میکرد و خنده هائی نامطبوع سر میداد. کودکان سیاهی که با تفنگ به بچه اردک های فلزی نشانه میرفتند. مردی نیمه عریان با موهای سفید و سیاه روی شانه هایش معجونی را حمل میکرد که باعث تقویت عضلات، زیبایی پوست و جلوگیری از ناتوانی جنسی بود. این مرد زنجیرهای سنگینی را با دست پاره میکرد و سکه ها را بین انگشتانش خم میکرد. چند قدم آنطرفتر، زنی



مردی که بینی اش را بدلیل رگهای فراوان
بشکل نقاشی سیاه قلم بود با فریاد جواب داد: «نظر
تو درباره هزاران کارگر و کشاورزی که استالین از
مسکو به سیبری تبعید کرده چیست؟ ژنرال های
روسی را که رفیق جنابعالی استالین به جوخه اعدام
سپرده چه؟» بدنی کوتاه و پهن داشت انگار بخش
میانی بدنش را اره کرده بودند. توی دستمالش آب
دهان انداخت و جیغ زد:

«راستی بوخارین جاسوس آلمانهاست؟
تروتسکی از راکفلر رشوه میگیرد؟ کامه نو دشمن
پرولتاریا بود؟ و خود تو، جناب مالک - وضع تو با
پرولتاریا چطور است؟»

من غالباً تصور میکردم که این گروه هرگز
برای خواب و خوراک هم بخانه های خود نمیروند و
همینطور شبانه روز اینجا مانده اند تا این مسئله را
حل کنند. مثل بز نر بسمت یکدیگر خیز می گرفتند
و حمله میکردند. دفترچه یادداشت و قلم خود را در
آوردم تا درباره موضوعی بنویسم (شاید هم درباره این

مدعی بود که واسطه احضار ارواح است، پیشگوئی
میکند و راهنمای امور عشقی و ازدواج نیز هست.
نسخه ای از کتاب «آموزش اراده» نوشته «پاپو» بزبان
لهستانی را بهمراه خود برده بودم. این کتاب که می
آموزد چگونه بر تبلی باید غلبه کرد و کار مداوم
روحی انجام داد، تورات دوم من شده بود. اما من
درست بر عکس دستور کتاب رفتار میکردم. روزهای
خود را با خیالیافی، نگرانی، فانتزی های بیهوده و تو
خالی گذرانده خود را در مسائلی که هیچ آینده ای
نداشت غرق میکردم.

در انتهای پیاده رو، روی نیمکتی نشستم. هر
روز یکدسته مردان سالمند در اینجا گرد هم جمع
میشدند و درباره کمونیزم به بحث می پرداختند. مرد
ریز اندامی که صورتی گرد و موی سفید کف مانند
داشت کله اش را شدیداً تکان داده فریاد زد، «پس
طبقه کارگر را چه کسی نجات خواهد داد، هیتلر؟
موسولینی؟ بلوم سوسیال فاشیست؟ نورمان توماس
فرصت طلب؟ زنده باد رفیق استالین! درود بر این
انقلابی کبیرا!»

بحث کنندگان)، اما در عوض طرح مردی را با گوشهای بلند کشیدم با دماغی بشکل شاخ بز کوهی و پاهائی چون غاز با دو شاخ روی سرش. سپس بدنش را با فلس پوشاندم و برایش بال گذاشتم. به کتاب «آموزش اراده» خیره شدم و این سوال: انضباط؟ تمرکز؟ چه خاصیتی داشت اگر بنا بود من در اردوگاههای هیتلر هلاک شوم؟ گیرم زنده هم میماندم، چطور یک نوول یا داستان ممکن بود انسانیت را نجات بخشد؟

به این نتیجه رسیدم که عالمان به علم ماوراءالطبیعت خیلی زود از همه چیز دست کشیده بودند. واقعیت نه خود پرستی است و نه ماده پرستی. باید از آغاز، آغاز کرد: زمان چیست؟ فضا چیست؟ کلید معما اینجاست. که میدانند، شاید سرنوشت آن باشد که این معما را من حل کنم.

چشماتم را بستم و تصمیم گرفتم که یکبار و برای همیشه حصار میان «تصور» و «بودن» را خراب کنم. از میان پلک هایم خورشید، سرخ فام میدرخشید. سروصدای مردم و هیاهوی جمعیت بهم آمیخت. آشکارا احساس کردم که با حقیقت فقط یک قدم فاصله دارم. زیر لب گفتم، زمان هیچ است، مکان هیچ است. اما آن پوچی، زمینه ای از تصویر دنیا است. پس خود تصویر دنیا چیست؟ آیا ماده است؟ روح است؟ مغناطیس یا جاذبه است؟ و زندگی چیست؟ درد و رنج چیست؟ دانائی چیست؟ و اگر خدائی هست، چیست؟ ماده ای با صفات لایتناهی؟ ذره بسیط همه ذره ها؟ اراده خلل ناپذیر؟ تهی از وجدان؟ آیا میتواند نفس جنسیت باشد - انسان که قبلا دانان اشاره می کنند؟ آیا خداوند اوج هیجانی جسمی است که فروکش نمی کند؟ آیا پوچی هستی اصل مونث بودن است؟ و بخود گفتم بهتر است اکنون تصمیمی در این خصوص نگیرم و آنرا، شاید به شب - هنگامی که به رختخواب رفتم موکول کردم ...

چشماتم را باز کردم و شروع کردم بسوی «برایتون» قدم زدن. داریست های کنار پیاده رو نوری از سایه روشن برزمین افکنده بودند. قطاری از

مانهاتان زوزه کشان با صدائی گوش خراش گذشت. صرفنظر از اینکه زمان و مکان چگونه تعریف شده اند، فکر کردم این غیر ممکن است که کسی در آن واحد هم در بروکلین باشد و هم مانهاتان. از کنار ویتترین هائیکه در آن تشک، وسائل سقف و جوجه های کاشر به نمایش گذاشته بودند گذشتم. در مقابل یک رستوران چینی ایستادم. بروم نهار بخورم؟ نه، در کافه تریا ممکن است پنج سنت ارزانتر باشد. من تقریبا به آخرین سنت هایم رسیده بودم. اگر نوشته ام زیر عنوان «بعد از طلاق» در روزنامه یکشنبه چاپ نمیشد، راهی جز خودکشی باقی نمی ماند.

در راه بازگشت از خود تعجب میکردم. چطور بخود اجازه داده بودم بگذارم وضع مالیم تا باین حد خراب شود؟ این درست که یک توریست حق کار کردن ندارد، اما اداره مهاجرت آمریکا از کجا می فهمد که من در رستورانی ظرف شسته ام، یا نامه رسانی کرده ام یا عبری تعلیم داده ام؟ احمقانه بود که صبر کنم تا کاملا ورشکست شوم. این درست که من بخود قبولانده بودم که در صورت لزوم ته مانده غذای دیگران را درکافه تریاها خواهم خورد - اما دیر یا زود مدیر رستوران متوجه یک حیوان لاشخور گونه میشدند. آمریکائیها ترجیح میدهند غذای اضافی خود را در سطل آشغال بریزند تا مجانی به کسی ببخشند. اندیشیدن به غذا گرسنه ام میکرد. یادم آمد که درباره روزه گرفتن مطالعه کرده بودم. با بودن آب هر انسان میتواند تا حدود شصت روز زنده بماند. جانی هم خوانده بودم که در یکی از سفرهای اکتشافی به قطب شمال یا جنوب، آموندسن یکی از پوتین هایش را خورده بود. بخود گفتم گرسنگی من چیزی جز التهاب نیست. دو تا تخم مرغ و یک نان باندازه کافی نشاسته، چربی و پروتئین دارد که تا صد روزی مرا سیر نگهدارد. صرفنظر از همه این افکار، دچار دل ماله شدیدی شده بودم. زانوهایم ضعیف شده بود. میخواستم آنشب بیدن استر بروم و گرسنگی طبعاً ناتوانی جنسی به همراه میآورد. به کافه تریا رسیدم، یک سینی برداشتم و بطرف بوفه رفتم.

میدانستم که آنانیکه محکوم بمرگ هستند شام آخر را سفارش میدهند، مردم حتی از اینکه با شکم گرسنه اعدام شوند خوششان نمی آید. این، فکر کردن، دلیل کافی است که مرگ و زندگی ارتباطی با هم ندارند. از آنجا که مرگ قائم به ذات نیست، بنابراین قادر به خاتمه دادن به زندگی نیست. این تنها چهار چوبه ای است برای تداوم زندگی.

هنوز سبزی خوار نشده بودم، اما درباره سبزی خواری در کش و قوس تصمیم گیری بودم. معهذا یک ترب کوهی با سیب زمینی جوشانده و لویا سفید، یک کاسه آش رشته، یک نان بزرگ، یک استکان قهوه و یک تکه شیرینی برداشتم - همه شد ۶۰ سنت. همانطور که سینی ام را با خودم حمل میکردم، از کنار میزهایی که آلوده به بازمانده غذا بود گذشتم و در کنار میز تمیزی توقف کردم. روی یک صندلی روزنامه عصر افتاده بود. هر چند مایل بودم آنرا بخوانم، گفته های «پایو» را بیاد آوردم: «روشنفکران باید آهسته غذا بخورند، هر لقمه را بطور کامل بچوند و هنگام غذا خوردن مطالعه نکنند». بهر حال به تیر مقالات نگاهی انداختم. هیتلر دوباره به لهستان ادعای ارضی کرده بود. لهستان اعلام کرده بود که برای هر وجب از خاک خود خواهد جنگید. سفیر آلمان در ژاپن با دولتمردان ژاپنی ملاقاتی داشته. یک ژنرال بازنشسته انگلیسی سیستم دفاعی انگلیس را خدشه پذیر توصیف کرده بود. نیروهائی که بر کائانات حکومت می کنند در شرف ایجاد یک فاجعه بودند.

پس از آنکه غذایم را خوردم، پولهایم را شمردم و بیاد آوردم که باید به روزنامه تلفن بزنم و راجع به مطلب سوال کنم. میدانستم که تلفن از کانی آیلند به مانهاتان ده سنت خرج بر میدارد و سردبیر نشریه یکشنبه ها کمتر به اداره می آید. معهذا نمیتوانستم همه چیز را به سرنوشت واگذار کنم. ده سنت چندان فرقی در کل وضع من نداشت. برخاستم و به باجه تلفن رفتم و تلفن زدم. بهمان نیروئی که داشت فاجعه جهانی را نقشه ریزی میکرد قسم دادم که تلفنچی مرکز نمره غلط بمن ندهد. با لهجه ایکه

داشتم سعی کردم نمره ها را یک یک بدرستی ادا کنم و تلفنچی گفت که ده سنتی را بداخل تلفن بیاندازم. تلفنچی اجازه گوشی را برداشت و من سراغ سردبیر را گرفتم. تقریباً مطمئن بودم که خواهد گفت آقای سردبیر در اداره نیستند، اما بود. با لکنت باو گفتم کیستم و او خیلی تند و بی توجه گفت: «داستان در شماره یکشنبه چاپ میشود».

«ممنون. خیلی ممنونم».

«یک داستان تازه بریم بفرست».

با خود فریاد زدم «معجزه، این یک معجزه آسمانی است!» و درست در همان لحظه که گوشی را گذاشتم، معجزه دیگری رخ داد: پول از تلفن سرازیر شد. پنج سنتی، ده سنتی، بیست و پنج سنت. برای لحظه ای مردد بودم. برداشتن این پولها حکم دزدی داشت. ولی این پول هرگز به شرکت تلفن باز نمی گشت و کسی دیگر که نیازی کمتر از من داشت آنرا برمیداشت. چند بار تا بحال ده سنتی توی تلفن انداخته بودم و جواب نگرفته بودم! به اطراف نگاه کردم. زن چاقی در لباس شنا با کلاهی حصیری به سر در انتظار یک باجه تلفن بود. همه پولها را برداشتم و در جیبم چپاندم و آنجا را ترک کردم - آدم دیگری بودم. در افکارم از تمام نیروهائی که همه چیز را میدانند پوزش خواستم. از کافه تریا خارج شدم و بطرف «سی گیت» قدم زدم. پیش خودم حساب کردم که چنانچه برای نوشته ام پنجاه دلار بگیرم، سی دلار آنرا به خاتم برگر بابت اجاره و صبحانه میدهم و بیست دلار هم برای خرجیم باقی میماند. مضافاً اینکه با دادن این پول نزد او اعتبار دوباره ای پیدا خواهم کرد و خواهم توانست در آنجا بمانم. به لیبرمن وکیل هم باید تلفن بزنم. از کجا معلوم، شاید هم خیری از کنسولگری در ترتو داشت. توریست هنگام بازدید از آمریکا نمیتواند گرین کارت خود را بگیرد. من می بایست یا به کوبا یا به کانادا میرفتم. سفر به کوبا خیلی گران تمام میشد، اما اینکه کانادا هم بمن اجازه ورود میداد یا نه معلوم نبود. لیبرمن بمن گفته بود که شاید لازم باشد بطور قاچاق که صد دلار هم خرج برمیداشت این



سفر انجام شود.

بناگاه من دریافتم که نه یکبار بلکه دوبار دزدی کرده ام. با خبرهای خوشی که بمن رسیده بود فراموش کرده بودم پول نهارم را بپردازم. صورتحساب هنوز در دستم بود. این یکی دیگر قطعا کار شیطان بود. نیروهای آسمانی وسوسه ام میکردند که برگردم ۶۰ سنت پول صورتحسابم را بپردازم. سرعت برگشتم، تقریبا داشتم میدویدم. در کافه تریا مردی با روپوش سفید کنار صندوق ایستاده بود و با صندوقدار انگلیسی صحبت میکرد. میخواستم صبر کنم تا گفتگویشان تمام شود. ولی حرف زدن آنها همچنان ادامه داشت. صندوقدار بمن نگاهی کرد و پرسید: چه میخواهید؟

من به یدیش پاسخ دادم، «فراموش کرده ام پول غذایم را بدهم».

اخم هایش را در هم کرد و گفت: «مهم نیست. برو پی کارت».

«آخر -»

«برو پی کارت، آقا» این را گفت و چشمکی زد.

با این قضیه من متوجه شدم که جریان از چه قرار است. مرد سفید پوش باید صاحب یا مدیر کافه تریا بوده باشد و صندوقدار نمی خواست او بفهمد که یک مشتری بی آنکه صورتحسابش را بپردازد از کافه خارج شده است. نیروهای بیرونی همه در تلاش بودند تا پیایی برای من شانس بیاوردند. از در بیرون رفتم و پشت شیشه دیدم که مرد سفید پوش و صندوقدار مشغول خندیدن هستند. داشتند بمن می خندیدند و به یدیش حرف میزدند. ولی من میدانستم که نیروهای آسمانی مرا در بوتۀ آزمایش گذاشته اند و نیکی و بدبهایم را در ترازو می سنجند که آیا من لیاقت ماندن در آمریکا را دارم یا باید به لهستان برگردم و هلاک شوم. پس از اینکه اینهمه خود را بی اعتقاد یا ناتوان به شناخت خداوند دانسته بودم، حالا از اینکه اینهمه ایمان را تجربه میکردم، خجل بودم و به انتقاد کنندگان نامرئی از خود چنین پاسخ میدادم که: «در هر حال، حتی بۀ اعتقاد اسپینوزا، همه

چیز از قبل تعیین شده. در کل کائنات چیزی بعنوان حوادث بزرگ یا کوچک وجود ندارد. از دیدگاه ابدی، دانه ای شن همان اهمیت را دارد که یک کلهکشان».

نمیدانستم با صورتحساب کافه تریا چه کنم. تا فردا آنرا نگهدارم یا دور بیاندازمش؟ تصمیم گرفتم که پول آنرا به صندوقدار بپردازم ولی بدون صورتحساب - بنابراین آنرا پاره کردم به سطل زباله انداختم.

بمنزل که رسیدم خود را بروی تختخواب انداختم و بخواب سنگینی رفتم، خوابی که در آن راز زمان، مکان و رابطه بین علت و معلول را دریافتم. بطرزی باور نکردنی ساده بنظر می آمد - اما بمجردیکه چشمانم را گشودم، همه را از یاد برده بودم. آنچه باقی ماند، طعم چیزی بود ماوراء زمینی و شگفت انگیز. در رویای خود من به کشف فلسفی خود نامی دادم که میتواند لاتین، عبری، آرامی یا ترکیبی از هر سه اینها باشد. بیاد آوردم که گفتم، «هستی هیچ چیز نیست بجز...» و سپس آن واژه ای که پاسخگوی همه این پرسشها بود نازل شد.

بیرون رو به تاریکی میرفت. همه شناگران رفته بودند. خورشید در اقیانوس فرو رفت و از خود خطوطی سرخ فام بر آسمان بجای گذاشت. نسیمی بوی دریا را با خود آورد. ابری بشکل یک ماهی بزرگ بناگاه در آسمان ظاهر شد و ماه خود را پشت فلس های آن پنهان کرد. هوا داشت تغییر میکرد و زنگ برج دیدبانی کنار آب پشدت صدا میکرد. یک پدک کش سه کرجی تیره رنگ را می کشید. بنظر غیر قابل تکان دادن میآمد، گوئی اقیانوس آتلانتیک به دریائی منجمد تبدیل شده بود.

دیگر نیازی به صرفه جوئی نداشتم، به کافه ای که در «سی گیت» قرار داشت رفتم و چیزکیک و قهوه سفارش دادم. یک روزنامه نگار بدیش از روزنامه ای که نوشته های مرا منتشر میکرد نزد من آمد و سر میز من نشست. موهایش سفید بود و صورتش قرمزگون.

«کجائی پیدایت نیست این روزها؟ هیچ کس

ترا نمی بیند. بمن گفته بودند این طرف ها زندگی میکنی».

«بله، اینجا زندگی میکنم».

«من در خانه استر اطاقی اجاره کرده ام. استر را می شناسی - زن قبلی آن شاعر دیوانه. بمن آنجا سری بزن. همه قلمزنان بدیش آنجا هستند. چند بار هم راجع بتو صحبت کردند».

«جدی؟ چه کسی؟»

«نویسنده ها. حتی استر هم تعریف نوشته هایت را می کند. من خودم فکر میکنم که تو استعداد زیادی داری، اما سوژه هائی را انتخاب می کنی که مردم پسند نیست. «نه جنی وجود دارد و نه خدائی».

«مطمئنی؟»

«صددرصد».

«پس جهان را چه کسی آفرید؟»

«بفرمائید! سوال همیشگی. همه چیز با طبیعت است. تکامل. شما بفرمائید خدا را که آفرید؟ بینم. مذهبی هستی؟»

«گاهی هستم».

«فقط میخواهی بحث کنی. اگر خدائی هست، از چه رو میگذارد انسانهای بی گناه به داخائو کشیده شوند؟ ویزای خودت چطور؟ راستی کارش بجائی رسید؟ و اگر نرسد ترا از آمریکا بیرون میاندازند و خداوندت هم چندان بتو محل نخواهد گذاشت».

از گرفتاریهای کار اقامت در آمریکا باو گفتم. گفت: «تنها یک راه برایت وجود دارد - با زنی که تبعه آمریکا است ازدواج کن. آنوقت اقامت قانونی میشود. بعداً هم میتوانی خودت تبعه بشوی».

جواب دادم: «من هرگز چنین کاری

نمی کنم».

«چرا؟»

«این توهینی است هم به آن زن و هم بمن».

«پس توی چنگ هیتلر افتادن بهتر است؟ این حرف تو هیچ چیز جز یک غرور احمقانه نیست. تو مثل یک آدم عاقل و بالغ می نویسی اما رفتارت مثل

یک بچه است. چند سال داری؟»

سنم را باو گفتم.

«وقتی من به سن تو بودم، مرا بخاطر فعالیت‌های انقلابی به سیبری تبعید کرده بودند.»

گارسون صورتحسابم را آورد و نویسنده آنرا گرفت و پرداخت. بخود گفتم چقدر امروز شانس می‌آورم.

بطرف در کافه نگاه کردم و استر را دیدم. بیشتر شبها به اینجا می‌آمد و بهمین دلیل هم من شب‌ها از حضور در کافه خودداری می‌کردم. من و استر با هم قرار گذاشته بودیم که رابطه مان را محرمانه نگهداریم. علاوه بر این در آمریکا من بحالتی بیمارگونه خجالتی شده بودم. شرمگینی کودکانه ام بازگشته بود. در لهستان من هرگز خود را کوتاه نمی‌پنداشتم اما در آمریکا در میان این غول‌ها آدم کوچکی بودم. لباسهای دوخت ورشو من، با یقه‌های پهن و شانه‌های برآمده، خیلی نامأنوس بنظر می‌آمد - مضافاً اینکه برای گرمای نیویورک خیلی کلفت بود. استر همیشه بخاطر اینکه در هوای گرم پیراهن یقه آهاری و جلیقه بتن کرده و کلاه بسر می‌گذاشتم سرسرم می‌گذاشت. چشمش بمن افتاد و دستپاچه بود، مثل دخترهای دهاتی لهستانی. ما هرگز با هم در جمع حضور پیدا نمی‌کردیم. وقت خود را با هم چون خفاشها در تاریکی می‌گذرانیدیم. خواست برگردد که نویسنده ایکه سر میز من بود باو اشاره کرد که بما ملحق شود. باآرامی بما نزدیک شد. لباسی سفید بتن داشت و کلاهی حصیری بسر گذاشته بود که رویان سبزی داشت. آفتاب پوستش را قهوه‌ای کرده بود و چشمان سیاهش برقی دخترانه داشت. اصلاً به زنی که دارد به مرز چهل سالگی میرسد شباهتی نداشت - باریک و بلند و شاداب. جلو آمد و انگار که با غریبه‌ای آشنا میشود بمن سلام کرد. به سبک اروپائیها بمن دست داد. با لبخندی شیطنت آمیز مرا «شما» خطاب کرد، نه «تو». بمن گفت «حال شما چطور است؟ خیلی وقت است شما را ندیده‌ام.»

نویسنده در پاسخ او گفت: «خودش را پنهان

کرده. هیچ کاری هم برای ویزایش نمی‌کند و بزودی او را به لهستان برمیگردانند. جنگ هم بزودی شروع میشود. من توصیه کرده‌ام که با یک زن آمریکائی ازدواج کند تا بتواند ویزای اقامت بگیرد، اما بحرف من گوش نمیدهد.»

استر در حالیکه روی صندلی می‌نشست، با لبخندی مهربانانه، در حالیکه گونه‌هایش میدرخشید پرسد: «چرا نه؟»

دلم میخواست پاسخی معقول و حسابی داده باشم، اما در عوض گوسفند وار گفتم:

«من بخاطر ویزای اقامت ازدواج نمی‌کنم.»

نویسنده لبخندی زد و چشمک زنان گفت:

«من دلال ازدواج نیستم، ولی شما دو نفر خیلی زوج خوبی میتوانید باشید.»

استر با نگاهی پرسشگر، ملتسانه و در عین حال سرزنش آمیز بمن خیره شد. میدانستم که باید - یا به شوخی یا جدی - بلافاصله جواب بدهم، ولی حتی یک کلمه هم از دهانم خارج نشد. داغ شده بودم. پیراهنم خیس شده بود و به صندلیم چسبیده بودم. احساس نامطبوعی داشتم که دارد صندلیم واژگون میشود. زمین زیر پایم زیرورو شد و چراغها کم نور و مات شدند و کافه شروع کرد مثل چرخ‌های دور سرم چرخیدن.

استر بناگاه از جایش پرید و گفت: «با کسی قرار دارم، باید بروم.» و رفت. دیدم که با عجله بطرف در میرفت. نویسنده خنده‌ای پر معنی کرد، سرش را تکان داد و بطرف میز دیگری رفت تا با نویسنده‌ی دیگر گفتگو کند. من در جا خشکم زده بودم و از اینهمه تحول متحیر بودم و در این بهت زدگی، دست در جیبم کردم، تعدادی سکه بیرون آوردم و شروع به شمردن کردم و بدون آنکه به سکه‌ها نگاه کنم کوشیم بدانم جمع آنها چقدر است. هر بار جمع متفاوتی بدست می‌آمد.

آنسان که بازی من با نیروهای بیرون از حیطة درک من نشان میداد، چنین بنظر می‌آمد که بُرد من یک دلار و چند سنت بود و باختم پناهندگی به آمریکا و زنی که برآستی دوستش داشتم.



BANK HAPOALIM

**BANK HAPOALIM B.M.
PRIVATE BANKING**

بانک هپوعلیم

THE LEADING BANK IN ISRAEL

We Welcome You to our **PRIVATE BANKING SERVICE** and invite You to come and talk to us regarding your banking needs.

مقدم شما را به بخش خدمات بانکی اختصاصی گرامی داشته از شما دعوت می کنیم
در مورد نیازهای بانکی خود با ما تماس بگیرید

- *CD'S IN U.S. DOLLARS AND OTHER CURRENCIES حسابهای سپرده ، دولاری و سایر ارزها
- * CASH SECURED LOANS AND LINES OF CREDIT اعطای اعتبار
- *INTERNATIONAL TRADE معاملات بین المللی
- *SAVINGS AND INVESTMENTS PLANS طرح های پس انداز و سرمایه گذاری

PERSONAL*PROFESSIONAL*CONFIDENTIAL*STABLE

شخصی

حرفه ای

محرمانه

ثابت

MEMBER FDIC

Call: Mr. David Zukerman, 6222 Wilshire Blvd., Suite 200
Los Angeles, CA. 90048

Tel: (213) 964 - 7760

Fax: (213) 937 - 1439

متن سخنرانی خانم گیتی بروخیم (سیمانطوب)
در مراسم نیایش روز کیپور در کنیسه‌ی بنه امونا

هر یهودی

در قبال یهودیان دیگر مسئول است

* حضرت موسی میخواست نسلی آزاده، آشنا به قوانین اخلاقی دینی و قومی وارد سرزمین اسرائیل سازد.

* روح و جوهر یهودی، جاودان است و ما حتی برای آنانکه حزن و اندوهمان را سبب شدند، دعای خیر میخوانیم

و هزار افسوس که رهبر دلسوز و راه گشای مدبری چون حضری موسی هم ندارند.
من شخصاً هیچ گله ای از کسی ندارم. من فقط سنگ صبور آنانم که هم قضا و قدر به آنها کم لطفی کرده و هم مردم. من سنگ صبور جوانانی هستم که از شر شایعه سازی و زیان سبز ما که آنها را لحظه ای بحال خود رها نمیکنند، بتنگ آمده اند و آروز دارند از شر اجتماع بیمار ما خلاص شوند. من القاء کننده درد دختری هستم که چون ثروتمند نیست و جهاز آنچنانی ندارد مورد کم لطفی پسرها یا بهتر بگویم والدین پسرها واقع میشود. من راوی غم دختری هستم که چون عشق به تحصیل و ایستادن روی دو پای خود داشته و چون بر آن بوده که خود کفا شود تا در آینده بتواند به بودجه خانواده کمک کند، کمی سنش بالا رفته و ما انسانهای خام، عامی و قدرشناس با او مثل جنس وازده رفتار میکنیم. من فریاد جوانی را شنیده ام که چون قادر به داشتن ماشین مرسدس

شاناتووا امیدوارم تعنیت یکایک شما عزیزان مورد قبول ذات الهی واقع شود. ضمناً سالی سرشار از سلامت، نعمت، آرامش روح و شادمانی برای همگی شما آرزو مندیم.
امسال برای اولین بار صحبت روز کیپورم را تا آخرین روز آماده نکردم. امسال قلم روی کاغذ نمی رفت هر چه کردم نشد. نوعی حالت دلخوری و وازدگی داشتم. اطرافیانم میگفتند چه شده دو روز مانده به کیپور پس کی مینویسی؟ فردا کیپور است پس کی مینویسی؟ و من عاصی و خسته دردل میگفتم، چه بگویم، و چه بنویسم؟ مگر نه اینکه «آنچه بجائی نرسد فریاد است» - مگر نه اینکه برای این فریادها فریاد رسی وجود ندارد؟ فریادی که از درون من بر می خیزد فریاد شما است، فریاد یک اجتماع ناراضی و ره گم کرده، فریاد بردگانی که از اسارت فرعون فرار کرده اند و در صحرا پراکنده اند

بنز صد هزار دلاری نیست یا نمیتواند جواهر آنچنانی برای همسر آینده اش بخرد، دست رد بر سینه اش می زنیم. جوانی که وقتی میگوید در آپارتمان کرایه ای زندگی خواهیم کرد، جواب میشوند: «اگر قرار است دخترم در آپارتمان زندگی کند بهتر است در خانه پدرش بماند». حق هق گریه زنی که سایه شوهر از سرش رفته و قادر نیست گلیم زندگی خود و فرزندانش را از آب بیرون بکشد در مغزم طنین انداز است. باید از غم او با شما بگویم چرا که ما هستیم که باید در این روزگار سختی از او حمایت کنیم ولی آیا اگر بگویم دردی دوا میشود؟ فریادرسی پیدا میشود؟

همه قیافه غم زده بخود میگیریم و میگوئیم بیچاره! بله باید به او کمک کرد. ولی چه کسی، کی باید به او کمک کند، همسایه بغل دستی؟ تا کی از خود سلب مسئولیت میکنیم. تا کی نه بد هم را میتوانیم ببینیم و نه خوب هم را؟ تا کی شایعه سازی؟ تا کی دیگران را خراب کردن و خود را بالا بردن؟ چرا بنویسیم؟ راستی چرا؟ آیا اثر این نوشته ها بیش از چند دقیقه ایست که به خواندنش مشغولیم. آیا این شنیده بجز این است که از این گوش میاید و از آن گوش بیرون میرود؟ پس شما را بخدا دیگر وقتی بما میرسید نگوئید راجع به مسئله دختر و پسرها بنویس، از شایعه سازی بگو، از چشم و هم چشمی ها بگو، از مادر دخترها بنویس، از مادر پسرها گله کن. دستم به دامنانتان مرا معذور کنید چرا که این نوشته ها و گفته ها بجائی نرسیده و نمی رسد.

بالاخره مقصر کیست؟ مادر پسرها یا مادر دخترها؟ شایعه سازان چه کسانی هستند؟ ما که همه پیغمبریم و همه ادعا میکنیم دیگران شایعه سازند. این دیگران چه کسانی هستند؟ جن و پری؟ بیماریهای این جامعه را چه کسانی بوجود آورده اند؟ انگلیسها و روسها؟ نه همینطور که در شب و روز کیبور گفته ایم و باز هم خواهیم گفت، یکایک ما مقصریم و تا هر کدام شخصا به باز سازی روح خود و ترمیم بدبهایمان نپردازیم، جامعه درست نمیشود. حتما دردل میگوئید، من امروز از دنده چپ بلند شده ام. باور

کنید من انسان امیدواری هستم یا بهتر است بگویم بودم. وقتی گفتید فریاد ما را بگوش خلق برسان و من رساندم و فریاد رسی نیامد بدبین شدم. خوب حالا چه باید کرد؟ خدای نکرده فاتحه اجتماعمان را بخواتیم و هر کس سراغ کار خودش برود؟ هفته دیگر این افراد دلسوزی که برای روی پا نگهداشتن این کنیسا زحمت میکشند در خانه هایشان بخوابند و به فکر شما که کنیسانی ندارید نباشند؟ صیون ابراهیمی برای بموقع زیر چاپ بردن شوفار بخود زحمت ندهد؟ دکتر آقائی و دوستانش فدراسیون را به امید خدا رها کنند؟ آقای اسفندی برای مادری که قادر نیست بجز تخم مرغ به بچه هایش غذایی بدهد دنبال کمک نرود؟ دکتر ابراهیمی از غصه زن تنگ دستی که قادر به خرید یک تلویزیون کوچک هم نیست و بچه هاش از خانه فراری شده و در شرف پیوستن به «گنگ» ها هستند دل نوزاند؟ راستی تکلیف اینها را معلوم کنید. چه باید کرد کاسه کوزه ها را بهم زد و هر کسی برود سراغ کار خودش؟ نه این شدنی نیست، اگر چه راحت ترین راه حل است. پس چه باید کرد، با این شکستها، نومیدبها، نامردمی ها باید چه کنیم.

امروز خیال داشتم فقط درد دل کنم. ۲۹ سال من درد دل شما را شنیدم و غم به قلبم راه دادم، یک روز هم شما درد دل من و هم رزمان من را بشنوید. ولی دیدم این کار صحیح نیست میگویند یهودیان هرگز ناامید نمیشوند. این شعار یکی از مشهورترین ربای حسیدیم بوده است.

پیروان او در گتوی ورشو در کنیسانی که همین شعار زینت بخش آن بود در روزی که گتوی ورشو را آتش زدند تا آخرین لحظه ای که جان خود را از دست دادند و در آتش سوختند، زیر این نوشته رقصیدند و این شعار را فریاد زدند که یهودی هرگز تسلیم ناامیدی نمیشود. این واقعه در تاریخ ثبت است.

پس باید از امید هم سخن بگوئیم. دیشب در کنیسای ساینای موعظه «ربای وولپی» را که نویسنده زبردستی است و تا بحال چند کتاب عالی

نوشته شنیدم. بی نهایت تحت تأثیر واقع شدم. دو سه داستان یا مثال جالب آورد که الهام بخش من شد تا از امید هم صحبت کنم. میگفت «ربای خنیا» گفته است که چشم از دو قسمت سپیدی و سیاهی یا روشنی و تاریکی تشکیل شده و چشم از عمق قسمت تاریک قادر به دیدن است. بله نباید ناامید شد، امیدمان بر آن باشد که این تاریکی ها بالاخره چشم بصیرت ما را باز و روشن کند تا مسئله را ببینیم، بشناسیم و حل کنیم.

و بعد داستان قشنگ دیگری تعریف کرد، داستانی از امید. میگفت پادشاهی سنگ جواهری بسیار بزرگ، زیبا، قیمتی و کمیاب داشت. هر شب تا دقایقی با آن بازی نمیکرد و حظ آنرا نمی برد به بستر نمی رفت. یک شب سنگ از دستش رها شد، بزمین افتاد و ترکی روی آن ایجاد شد. دنیا پیش چشم پادشاه تیره و تار شد. از فردا جارچی ها فریاد زدند که هر کس بتواند این ترک را برطرف و ترمیم کند، به بالاترین مقام رسیده و حتی حکومت بخشی از مملکت به او داده میشود و اگر شکست بخورد سرش بر باد خواهد رفت. این کار از دست هیچکس بر نمی آمد. تا اینکه پیرمرد دنیا دیده ای ادعا کرد که قادر به حل مشکل است. سنگ را برد و یک هفته بعد سراغ پادشاه آمد. همه درباریان گرد شاه جمع شدند. شاه جواهر عزیز کرده اش را از داخل جعبه بیرون آورد و ناگهان فریادش به آسمان بلند شد. ترک هم چنان سر جای خود باقی بود. درباریان فریاد زدند که این پیرمرد سفیه را باید کشت و بطرفش حمله ور شدند. ناگهان پیرمرد فریاد زد:

«صبر داشته باشید قبله عالم، سنگ را وارونه کنید». پادشاه سنگ را برگرداند و دید که پیرمرد در انتهای ترکی که به پشت سنگ میرسد، غنچه گلی بسیار ظریف حک کرده و چنین بنظر میرسد که ترک ساقه آن غنچه گل است. بعد پیرمرد به سخن آمد که: «ترک جواهر که از میان رفتنی نیست ولی اگر در انتهای ترک یک غنچه گل حک شود، ترک حکم ساقه گل را پیدا میکند». ربای وولپی میگفت یهودی میتواند شکست بخورد

ولی بهیچ وجه نباید ناامید شود.

جوانان عزیزی که امروز لطف کرده اید و به کنیسا آمده اید (امیدواریم روزهای شباط هم این لطف شما شامل حال ما باشد) ما در حل مشکلات این جامعه چندان موفق نبوده ایم، چرا که فرد فرد ما خود را موظف ندانسته ایم. ما این نارسائی را میپذیریم ولی به ناامیدی پشت میکشیم چرا که ما شما را داریم. شما اگر بخواهید و همت کنید می توانید در حکم غنچه گلی باشید در انتهای ترک جامعه ما.

حضرت موسی فاصله بین مصر و اسرائیل را که شاید در عرض چند هفته براحتی میشد طی کرد چهل ساله بیمود. چرا که میخواست در طول این مدت نسل جدیدی بوجود بیاید، نسلی که مثل پدرانشان برده وار بزرگ نشده بودند. او میخواست نسلی آزاده، نسلی آشنا به قوانین اخلاقی، دینی و قومی وارد سرزمین اسرائیل سازد. شما آن نسل تازه نفس، نسل آشنا به این دیار بیگانه اید. شما باید سکان کشتی را بدست بگیرید و ما را رهنمون بشوید. البته عاقلانه تر است اگر اشتباهات ما را تکرار نکنید ولی تجربه های ما پدر و مادرها را که آسان بدست نیامده بگوش جان بشنوید چرا که فکر حک غنچه گل در انتهای ترک و تبدیل ترک به ساقه، به عقل دور اندیش مرد پیر دنیا دیده رسید نه جوان از راه رسیده.

بله نباید تسلیم ناامیدی شد. تجربه های ما و مغز باز و انرژی فراوان شما با هم ما را بسر منزل مقصود میرسانند. در سالی که گذشت در کنار تاریکی ها، روشنی ها را هم شاهد بودیم. سازمانهای خیریه مختلف اجتماع ما فعالیتهای چشمگیری در راه کمک به هموعان ما کردند. از طریق فدراسیون یهودیان ایرانی، بیماران مستمند فاقد بیمه به اطباء خیر مراجعه کرده و به همت مردانگی آنها برایگان یا با پرداخت اندک هزینه برای مخارج مختلف، مورد مداوا واقع شدند.

کنیسای بنه امونا به همت مردانی که بدون هیچ چشم داشت مالی و فقط در راه خدا ما را در اجرای مراسم مذهبی رهبری کردند بهتر و شکل گرفته تر از همیشه ما را پذیرا شد.

پیروزی در غلبه بر دشمن، آنهم در میدان جنگ خلاصه نمیشود، یهودی در جستجوی پیروزیهای معنوی و انسانی بوده است.

قطعه ای که ترجمه کرده و برایتان میخوانم تحت عنوان پیروزی اسرائیل است و توسط آلتراپلسون سروده شده، حسن ختامی است برای گفتار امروز.

پیروزی اسرائیل

شما دست خواری بر سینه ملت ما نهادید،

خون پسران ما را جاری ساختید،

جاری چون نهرهای آب پائیزی،

آری، شما حتی خداوندگار ما را بباد استهزاء گرفتید. خداوندی که بخاطر بقای نامش شدیدترین رنج ها را پذیرفتیم.

خداوندی که بخاطر بقای نامش مصیبتها را نعمت انگاشتیم!

اما ای دشمن، گمان مبر به پیروزی رسیده ای،

ما با حرارت ایمان مقدسمان، همچنان تابناکنیم،

شما خانه خداوند را از کرانه صیون برکندید،

اما هر یک از ما در اعماق قلبمان منزلگاهی رفیع برای او پی افکنیم،

شما هر دو پای ما را به زنجیر کشیدید،

اما فکر و روح ما، رها از قید و بندها، آزادانه به تعلیم بشریت همت گماشت.

شما سرمست از غرور، فرزندان ما را به خاک و خون کشیدید،

اما تا زمانیکه حتی یک تن از آنان جان در بدن دارد ما غرورتان را خوار و زبون می شمیریم،

چرا که حتی آن یک تن نیز نور حقیقتی را که بر پسر عمرام پرتو افکن شد به دیگران تسری خواهد داد.

ای دشمن، گمان مبر که پیروز شده ای، نه چنین نیست، حقیقت ما چون ستاره های آسمان جاودانی است.

خاکستر وجود شما بباد فنا خواهد رفت اما روح و جوهر یهودی ما جاودان است و ما حتی برای آنانکه

حزن و اندوهمان را سبب شدند نیز دعای خیر می خوانیم.

کلاسهای آموزش عبری برای فرزندانمان دائر شد. کمیته های رسیدگی به حل اختلاف زن و شوهر ها ایجاد شد. و زیباتر از همه، زیر چتر فدراسیون و با همکاری چند سازمان خیریه مختلف بزرگترین کمبود جامعه ما برطرف شد و صندوق اضطراری بیماران و نیازمندان برای مدد دهی به آنها که از بخت بد قایق شان به گل نشسته شکل گرفت و شروع به کار کرد.

بله در افق تاریک این جامعه خورشید های متعددی پرتو افکن شده. خورشیدهایی که از شما و من و ما و همه باید کسب انرژی کند تا پرتوافکن باقی بماند. این افرادی را که از خواب و آسایش خود زده اند تا دردی از ما مردم دوا کنند تنها نگذاریم. بزرگان ما گفته اند که «همه یهودیان در قبال یکدیگر مسئولند» این مسئولیت را فراموش نکنیم. خدا را شکر کنیم که غذا نخوردن امروز ما اختیاری است نه اجباری و به شکرانه این امر آنها را که اجباراً بی غذایی یا کم غذایی میکشند مدد دهیم. اگر چنین نکنیم تعنیت ما مورد قبول ذات پروردگار واقع نخواهد شد.

دریغ است اگر از زیباترین و امید بخش ترین واقعه ای که یهودیان جهان در سال قبل شاهد بودند سخن نراتیم از صلحی که امید داریم پایدار باشد. صلحی که سالها است چشم براهش بوده اینم. بله در سالی که گذشت زنگهای صلح به صدا در آمد. سالها قبل مرحوم گلدامایر درباره اعراب چنین گفته بود: «ما از بابت اینکه فرزندانمان را به هلاکت رسانده اند قادر به بخشایش آنها هستیم، اما از اینکه باعث شده اند ما فرزندانمان را به هلاکت برسانیم هرگز قادر به بخشایش آنها نیستیم.»

آری یهودی خونخوار نیست، سرباز یهودی حتی اگر خود زنده از میدان نبرد برمیگشت از اینکه انسان دیگری را به هلاکت رسانده بود دچار عذاب روح میشد و بهمین دلیل نخست وزیر اسرائیل آقای رابین حاضر شد با دشمن دیرین خود قرار داد صلح امضاء کند تا او دیگر نتواند یهودیان را مجبور به ریختن خون انسانها کند. و فراموش نکنیم برای یهودی،

زود تا دسته در قلب او جای خواهد گرفت.
با این حساب قاتل و مقتول، گوینده و شنونده و اخطار کننده و اخطار گیرنده دائم دنبال هم میگردند ولی این وصلت و این برخورد و این تحویل پیام و این روبرو شدن همیشه روی نمیدهد. پیام بهدر می‌رود و چاقوی قاتل در غلاف میماند و گلوله تیرزن در درون تفنگ سرد، زنگ میزند و مصرف نشده میماند.
ریای جنسون ۸۴ ساله بود که موقتاً ربای سانتاباریارا شد. همه میگفتند او را اصولاً خدا برای ربای بودن خلق کرده است.

چشمان درشت با نفوذی داشت و وقتی از زیر ابروهای پر پشت خود بصورت ما خیره میشد معلوم بود از آن گروه قلیلی است که معمای زندگی را حل کرده یا در شرف حل کردن آن هستند.
او ربای زندان هم بود و مثل خیلی از همقطاران کاتولیک و پروتستان خود رل «مرد روحانی زندان» را بعهدہ داشت. این ربای ها و کشیش ها اغلب بدون چشم داشت مرتب سر به زندان های ناحیه خودشان می‌زنند و زندانیان را راهنمایی کرده بدر دلشان میرسند و نور امید را در دل این تیره روزان پشت میله های زندان زنده نگاه میدارند ولی تیرشان کمتر بهدف می‌خورد.

ربای جنسون بیش از یکسال دوام نیاورد و برحمت ایزدی پیوست ولی حرف های او و نطق های او از بالای میشکان برای آنانی که پای صحبت و باصطلاح پای «داراش» او نشسته بودند تأثیر فراوانی داشت.

او عقیده داشت اشگ ریختن برای خود با آب شور فرقی ندارد. فقط اشگی که برای دیگران و برای دردمندان ریخته شود مقدس است و از پیش خدا می آید.

با اینکه در زیر بار زندگی پشتش خمیده شده و تنگ نفس داشت، خوشبینی و شوخ طبعی خود را از دست نداده بود و میگفت تلخی زندگی را باید با شهد مزاج در هم آمیخت و گرنه تحمل آن میسر نیست.

یکبار از او پرسیدیم چرا خدا ساکت است

چرا جواب سئوالات دردناک ما را نمیدهد و معمای زندگی را برای ما گمراهان حل نمیکند. لبخندی زد و گفت: «شما را نمیدانم ولی خدا جواب مرا داده است و سر زندگی و اسرار نهان را برایم برملا ساخته».

مشتاقانه پرسیدیم: «بگو چه گفت. بگو سر این آمدن ها و رفتن ها چیست؟»

چشمکی زد و خنده ای کرد و گفت: «تا دیروز یادم بود... پدر پیری بسوزد تا دیروز یادم بود...» برای او «رنج خواستن» و «شکنج» از دست دادن» و «غبطه نداشتن» سه باری است که از جهنم می آیند و سبکروچی و وارستگی وقتی دست میدهد که ما عاریه بودن زندگی و هر چه در آن است را قبول کنیم و این سه کوله بار را از دوش خود بزمین افکنیم.

او بیش از نیم قرن در سراسر آمریکا ربای زندان های مختلف بود و در یکی از داراش های خودش ماجرای هیجان انگیز برخورد با یکی از زندانیان کهنه کار و قسی القلب زندان لامپوک (در شمال سانتاباریارا) را برای ما تعریف کرد و همه را به حیرت افکند. باقی این نوشته از زبان او است:

ژاک از جوانانی بود که نیمی از زندگی ۳۵ ساله خود را در زندان های مختلف گذرانده بود و غیر از قتل و آدمکشی بهر جنایت دیگری دست زده بود. از ۹ سالگی با دوچرخه دزدی شروع کرده و به سرقت بانک و چاقو زدن و حریق مصنوعی و آدم ربائی رسیده بود و متصدیان زندان لقب «جانی اصلاح ناپذیر» باو داده بودند و خودش هم سر آن مینازید.

او در بعضی جلسات هفتگی که من و همقطارتم برای زندانیان ترتیب میدادیم شرکت میکرد ولی همیشه لبخندی تمسخر آمیز بلب داشت و گاه بعد از صحبت من و متفرق شدن زندانیان بمن نزدیک میشد و تک مضراب میزد و معلوم بود خشم و سرگردانی و نفرت و کینه در وجود از موج میزند و مفر میطلبد.

ورد زبانش این بود که به خدای خودت بگو یخ او در زندان نمیگیرد باو بگو برود سراغ

خوشبخت ها، سراغ آنهایی که آزادند و در پشت میله های زندان عمرشان بهدر نمیروود.....

آن روز من در دفتر کار خود در زندان لامپوک نشسته بودم و ژاک داشت برای سومین بار از زندان آزاد میشد ولی همه میدانستیم بزودی از آنجا یا زندانی در ایالتی دیگر سر در خواهد آورد. او مستأجر نیمه دائمی زندان های آمریکا بود و خودش هم میدانست.

او در را باز کرد و سرش را توی اطاق کرد ولی داخل نشد. صورتش را تراشیده و لباس راه راه زندان را با کت و شلوار معاوضه کرده بود و رویهمرفته چهره جذابی داشت.

من او را خوش آمد گفتم و خواستم باردیگر باو نصیحتی بکنم و آزادی او را تبریک بگویم ولی فرصت نداد و باز آن زهرخند تمسخر آمیز در گوشه لبانش نقش بست و گفت:

- ربای ... ربای جنسن بگذار یک بار دیگر بتو بگویم که من به خدای تو عقیده ندارم. می فهمی...؟ من بخدا ایمان ندارم اینقدر سنگ او را به سنیه نزن. من بخدا ایمان ندارم. من از پشت میز بلند شده بسوی او رفتم و با صدائی آرام گفتم:

- ولی خدا بتو ایمان دارد...! مثل اینکه برق او را گرفته باشد همانطور که دستش به دستگیره در بود خشکش زد. چشمانش از حدقه در آمده بود. بروی من خیره شد و با صدائی که از هیجان میلرزید پرسید.

- چه گفتی ...؟ چه گفتی ...؟ بغض گلویش را گرفته بود و من فهمیدم تیر بهدف خورده است و باز با خونسردی حرف خودم را تکرار کردم.

- ولی خدا بتو ایمان دارد ... خدا بتو ایمان دارد.

ژاک چند لحظه دیگر بصورت من خیره شد گوئی اولین بار است که با من روبرو میشود. در را باز کرد و وارد اطاق شده و روبروی من ایستاد.



چشمان سرد و بی رحم او مملو از اشگ شده بود و من میدانستم نمیتواند جلوی خودش را بگیرد ولی نومیدانه میکوشید از پا در نیاید و خودش را جلو من نشکند. با جان کندن و لکنت زبان گفت:

- ولی این خدای تو اگر وجود داشته باشد مرا از یاد برده است ... او مرا فراموش کرده است. چرا؟

گفتم: اشتباه میکنی خدا هرگز ما را از یاد نمیرد این ما هستیم که خودمان را از یاد او میبریم... ناگهان بغضش ترکیب و مثل درختی که در اثر طوفان ریشه کن شده باشد بروی کف اطاق در غلتید.

من هرگز گریه کردن یک زندانی بی رحم و قسی القلب را ندیده بودم، سیل اشگ او روان بود و من میدیدم سدی که سالها جلو اشگ ریختن او را گرفته بود با یک حرف من در هم شکسته و دارد تلافی خشگالی یک عمر بدون اشگ زیستن را در می آورد.

سعی کردم او را از زمین بلند کنم ولی مرا کنار زد و هنوز سرکشی میکرد و رام نشده بود و زیرگریه شکوه میکرد.

- خدای تو بمن مدیون است ... زندگی هرگز بر وفق مراد من نبوده است ... جوانی من در پشت این میله های زندان بهدر رفته خدای تو بمن مدیون است.

گفتم: خالق هرگز مدیون مخلوق نیست. این ما هستیم که وجود خود را مدیون او میدانیم ... تو با خود بینی و تمرکز در خود سوراخ دعا را گم کرده ای.

گفتم: دنیای خدای تو ظالمانه است من خیری از زندگی ندیده ام.

گفتم: فراموش نکن وقتی ما از دریچه چشم خدا به دنیا و کائنات بنگریم همه چیز عادلانه است. بدبختی و سرگردانی وقتی شروع میشود که ما خودمان را مرکز ثقل همه چیز بینداریم و از دریچه چشم بشر به دنیا بنگریم...

خدا چون خورشید است و ما مثل کره زمین.

این زمین است که بدور خورشید میگردد و نه خورشید بدور زمین ولی قبول کردن این امر برای ما آدمیزادهای خودبین مغرور و متکبر و کوتاه نظر آسان نیست. تو هم مثل همه ما در این دام گیر افتاده ای.

سرانجام از روی زمین بلند شد. چشمانش از گریه ای که او به آن عادت نداشت سرخ شده بود و در حالیکه مثل آدم های مست تلوتلو میخورد و نمیتوانست درست قدم بردارد بطرف صندلی رفت و نشست و با لحنی التماس آمیز گفت:

- حرف بزن ... حرف بزن. این دری که تو بروی من باز کرده ای رو به اقلیمی مملو از ایمان و امید است ولی برای من غریبه است و میترسم وارد شوم ... حرف بزن ... مرا دلداری بده ... حرف بزن.

و من حرف زدم، تا نیمه شب درتاریکی حرف زدم و او گوش داد و وقتی دست مرا بوسید و زندان را ترک کرد من میدانستم برای همیشه عوض شده است چون دو هفته بعد شنیدم در یک دارالتأدیب کودکان شغلی گرفته و در مدرسه ای مذهبی در ایالت اوهایو اسم نویسی کرده و میخواهد کشیش شود.

این ماجرا درست مال ۳۰ سال پیش است و ربای جنسن بعد از پایان صحبت خود قول داد یک شب ژاک را به کنیسا دعوت کند تا این داستان باورنکردنی را از زبان خود او بشنویم، ولی عمرش وفا نکرد و چند هفته بعد در گذشت.

خاطره این مرد خدای ۸۴ ساله (و ژاک زندانی نادیده که بعداً کشیش شده) هرگز از ذهن من زدوده نشده است و گاه و بیگاه در عالم خیال می بینم این زندانی قسی القلب و کهنه کار که از هیچ جنایتی مضایقه نکرده با یک حرف ربای جنسن، فقط یک حرف، مسیر زندگی دگرگون شده. او بجای یاغی بودن با خدا، یک مرد خدا از آب در آمده و در لباس روحانیت دارد بیشتر زندان های کالیفرنیا را زیر پا میگذارد و پیام امید بخش ربای ۸۴ ساله را به زندانیانی که خودش هم روزی از همقطاران آنان بوده میرساند.

صیون ابراهیمی

مشاور امور مالی

Sion Ebrahimi
Financial Consultant

12100 Wilshire Boulevard, Suite 635
Los Angeles, CA 90025

Tel: (310) 447-5500
Fax: (310) 447-5502

Dr. Esagoff

داروخانه هیس

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین ترازو بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

دربورلی هیلز

دکتر اشرا سحق اف

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

سایه فیلم

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

منصور پور اتحاد مدیر فتو آسیا - تهران

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بورلی هیلز

تلفن: (310) 652-3333

گروه خدماتی شری جلیوند

*Social Services Specialist
Sherry Jalilvand*



با ۲۳ سال سابقه و اجازه رسمی از دولت آمریکا به عنوان:

متخصص کمک های اجتماعی

مورد توجه ۶۵ ساله ها و دیگران

اگر بیش از ۶۵ سال دارید، شما و همسرتان واجد شرایط جهت گرفتن حقوق نقدی و کارت بیمه از دولت آمریکا می باشید همینطور اگر فرزند زیر ۲۱ سال دارید یا یک بیماری دائمی شما را از کار کردن باز میدارد میتوانید از این مزایا استفاده کنید.

TEL: (818) 501 - 0444

Fax: (818-501-0452)

اخبار سازمانها



عده ای از افرادی را که بمناسبت خدمات خود یا یکی از وابستگان از دست رفته شان پلاک

تقدیر از آلیانس دریافت داشته اند.

سه گروه افرادی که بدین ترتیب انتخاب و

مورد تجلیل قرار گرفتند عبارت بودند از:

الف: افراد خیر و نیکوکاری که عاشق اشاعه فرهنگ بین اجتماع بوده و بدین مناسبت سالها وقت و زندگی خود را صرف یاری به مدارس آلیانس نمودند و یا شخصاً کمکهای مالی قابل توجهی به این مدارس نمودند و یا با صرف وقت همت به جلب کمک و یاری دیگران برای این منظور نموده اند.

ب: افرادی که در مدارس آلیانس (اتحاد) ایران تحصیل نموده و پس از ادامه تحصیلات خود و یا فارغ التحصیل شدن از این مدارس بدرجات علمی، فرهنگی یا اجتماعی بالائی رسیده و مؤسسه آلیانس

بزرگداشت یکصدمین سال فعالیتهای فرهنگی و آموزشی آلیانس ایزرانیلیت اونیورسل در ایران

همانطور که طی دو سال گذشته از طریق اعلامیه های مختلف، بروشورها، اطلاعیه های مندرج در جراید لوس آنجلس و نیویورک و رادیو و تلویزیون به استحضار عموم همکیشان رسیده، عده ای از دوستان و فارغ التحصیلان مدارس آلیانس در ایران با تشکیل کمیته ای تصمیم گرفتند بمناسبت یکصدمین سال فعالیت این مؤسسه بزرگ آموزشی و فرهنگی مراسمی در آمریکا برگزار کنند.

از جمله رویدادهائی که در این راستا انجام شد، برگزاری دو ضیافت شام، اولی در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۹۳ در لوس آنجلس و دومی در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۹۳ در نیویورک بود. طی این ضیافت ها، سه گروه از افراد مورد تجلیل قرار گرفتند. لازم به تذکر است که همانطور که در متن اعلامیه ها طی دو سال گذشته اعلام شده بود، از کلیه همکیشان درخواست شده بود که کلیه کسانی که بمناسبت انجام خدمات برجسته به آلیانس در ایران، خود و یا افراد و بستگان در قید حیات و یا در گذشته خود را واجد شرایط برای دریافت پلاک تجلیل میدانند، با ارسال نامه ای همراه با مدارک مستند مراتب را به آگاهی کمیته مشول برگزاری یکصدمین سال آلیانس برسانند تا اعضای کمیته در خواستهای واصله را مورد مطالعه قرار داده و واجدین شرایط را انتخاب و اعلام نمایند.



خانم روزالی زیس، هنگام سخنرانی و قرائت پیام آقای پیت ویلسون فرماندار کل کالیفرنیا



آقای وارن گرین مدیر اجرایی دفتر آلیانس در نیویورک هنگام قرائت پیام ریاست کل آلیانس

و دلسوزی سپاسگزاری شده بود.

اعضای کمیته ضمناً لازم میدانند مراتب سپاس خود را بویژه از آقای یعقوب کامران که برای مدت چندین ماه یک دفتر مجهز واقع در بورلی هیلز را بطور رایگان در اختیار کمیته قرار دادند، از آقای عبدالله دقیقیان که با قریب نیم قرن خدمت در آلیانس چندین ماه بطور افتخاری در دفتر موقت کمیته حضور یافتند و فعالیتهای کمیته بزرگداشت را هماهنگ ساختند، از آقای منوچهر بیبیان مدیر تلویزیون جام جم که ترتیب پخش آگهی های مربوط به برگزاری جشن آلیانس را در تلویزیونهای شبانه و صبحها دادند و نیز از آقای صیون ابراهیمی که با اختصاص یک برنامه کامل یکساعته یکشنبه شب «صدای همصدائی» از رادیو ۲۴ ساعته صدای ایران و پخش مجدد آن به انتشار خبر برگزاری مراسم یکصدمین سال آلیانس در ایران کمک بسزائی نمودند، اعلام نمایند.

و در پایان باید یاد آوری شود که فرصت ارسال عکس همراه با بیوگرافی کوتاه جهت چاپ در کتابی که بمناسبت برگزاری مراسم یکصدمین سال در دست تهیه و چاپ است تا آخر ماه نوامبر ۱۹۹۳ تمدید شده و از کلیه علاقمندان دعوت میشود از آخرین مهلت باقیمانده استفاده نموده و با چاپ عکس و بیوگرافی خود در این سند تاریخی نام خود را

بداشتن چنین افرادی بعنوان دانش آموزان سابق خود افتخار می کند.

ج: زنان و مردانی که با انتخاب حرفه شریف آموزگاری و یا حرفه اداری در مدارس آلیانس از هر گونه کوشش و فداکاری در امر تدریس و نیز اداره این مدارس دریغ نکرده و سالهای متمادی عمر خود را صرف این امر مقدس نموده اند.

با توجه به مراتب فوق در ضیافت شام که در ۲۴ اکتبر ۱۹۹۳ در لوس آنجلس در تالار مجلل دکتر ابراهیم بن داود اسحقیان واقع در مجتمع فرهنگی ارتص برگزار شد، و طی آن بیش از ۵۰۰ تن از افراد فرهنگدوست و خیره اجتماع با حضور خود علاقه و حس حقشناسی خود را نسبت به مؤسسه آلیانس ایزرائیلیت اونیورسل به ثبوت رساندند. جمعا حدود سی تن از همکیشان ایرانی در سه گروه ده نفری مورد تجلیل قرار گرفتند و بهر یک پلاک فلزی زیبایی که از سوی کمیته برگزاری مراسم یکصدمین سال تهیه شده بود تقدیم گردید.

از جمله شخصیتهای مهمان ضیافت ۲۴ اکتبر ۱۹۹۳، میتوان از خانم رزالی زیس نماینده ویژه آقای پیت ویلسون فرماندار کل کالیفرنیا، خانم لورا شیک عضو انجمن شهر لوس آنجلس و شهردار ناحیه غرب ولی، آقای لوازو، وابسته فرهنگی کنسولگری فرانسه در لوس آنجلس، و مقامات روحانی و نیز خانم ژانت بن وینستی همسر زنده یاد دکتر اروین بن وینستی که بیش از ۶۰ سال از عمر ۹۰ ساله خود را وقف مؤسسه آلیانس نمود و درست یکماه قبل در لوس آنجلس دارفانی را وداع گفت، نام برد.

از سوی مؤسسه آلیانس نیز آقای وارن گرین مدیر اجرایی دفتر کل آلیانس در نیویورک همراه با آقای سیمون زارع مشول کمیته برگزاری مراسم یکصدمین سال آلیانس در نیویورک برای شرکت در این مراسم به لوس آنجلس آمده بودند.

ضمناً پلاک فلزی زیبایی بزبان فرانسه خطاب به آلیانس تهیه شده بود که ضمن ذکر نام کلیه مدیران و معلمان آلیانس در ایران از این مؤسسه بمناسبت خدمات پر ارزشش به ایران و به ویژه به یهودیان ایرانی و اعزام چنین مدیران و معلمان فداکار

جاویدان سازند.

برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد
علاقمندان میتوانند با تلفن ۳۶۶۶ - ۹۰۶ (۸۱۸) آقای
الیاس اسحاقیان تماس حاصل فرمایند.

پایا، گروه کثیری از یهودیان ایرانی مقیم اورنج کانتی
در نمایشگاه هنرو پیشه شرکت نمودند. غذاهای
ایرانی و نیز رقصهای محلی ایرانی که در این
نمایشگاه عرضه شد مورد توجه بسیار قرار گرفت.

سازمان پایا

• سازمان پیوند یهودیان ایرانی اورنج کانتی
(پایا) در تاریخ یکشنبه ۱۲ دسامبر ۱۹۹۳ در ماریوت
هتل ارواین، اولین سال موجودیت خود را جشن
میگیرد. سازمان پایا از کلیه همکیشان گرامی مقیم
لوس آنجلس دعوت مینماید تا در این مراسم شرکت
جسته با عده کثیری از دیگر یهودیان ایرانی مقیم
اورنج کانتی آشنائی بیشتر پیدا کنند و «پیوندی»
دوباره با هم حاصل نمایند.

گروه حیفا (حداسا)

در روز یکشنبه ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۳ گروه حیفا
وابسته به سازمان حداسا سال نو عبری روش هشانا را
بصورت گاردن پارتنی جشن گرفت..
در این گرد همائی بیش از ۸۰۰ نفر از اعضا،
و میهمانان حضور داشتند. برنامه شامل موزیک، و
نهار کاشر و سرگرمی های متنوع دیگری بود که از
ساعت ۱۱ صبح تا ۶ بعدازظهر ادامه داشت.
جالبترین نکته این گردهمائی حضور مهمانان
از هر طبقه سنی بود.

برای تهیه بلیط این جشن که همراه با
موزیک و شام کاشر خواهد بود میتوانید با تلفن های
۰۴۷۲ - ۸۵۷ (۷۱۴) و ۰۶۱۴ - ۹۹۷ (۷۱۴) تماس
حاصل بفرمائید.

تمام در آمد حاصله از این گاردن پارتنی برای
بخش پیوند مغز استخوان کودکان مبتلا به سرطان در
بیمارستان حداسا در اورشلیم منظور میگردد.

• در تاریخ دهم اکتبر، به همت فعالان سازمان

خدمات بیمه و مالی اسحاقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

14937 VENTURA BLVD.
SUITE 206
SHERMAN OAKS, CA 91403

(818) 906-3666
(310) 470-6938
FAX: (818) 783-4312

شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه Harvard Medical School مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن روبرو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید Biochemical Impedance Analysis
۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های خوب و بد خون

۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن
در این برنامه تأکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ دارویی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

9401 WILSHIRE BLVD., #735
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607

دکتر داریوش سامی



کیتترینگ کاشر پرنس با ما از میهمانان خود چون یک پرنس پذیرائی نمائید



خوشمزه ترین و سالمترین غذاهای کاشر با قیمت باور نکردنی
کادر ورزیده و مجرب ما زیباترین میزهای غذا را تزئین نموده و
بهترین سرویس را ارائه میدهند

بمدیریت: منوچهر مختار

تلفن ۰۴۰۴ - ۶۰۹ (۸۱۸)

فکس ۰۲۰۰ - ۶۰۹ (۸۱۸)

نرخ مخصوص این فصل:

OPEN BBQ

در منزل شما ۱۲/۵ دلار

اهمیت و نقش توارث در تعیین خصوصیات
روانی و شخصیت افراد انسانی و ایجاد
بیماریهای عصبی و روانی

توارث و خصوصیات فردی

بخش اول

دانش آموز نمره فهم و هوش آنها بین ۸۰ تا نود و بالاخره پنج نفر درجه هوش و فهم آنها صد و یا بالاتر می باشد. نمونه و مثال دیگر سازمان یک ارتش است که تعدادی زیاد سرباز ساده هستند تعدادی درجه گروهیان یک عده ای گروهیان دو، تعدادی ستوان یک و ستوان دو عده ای سروان عده کمتری سرهنگ و جمعی سرتیپ و سرلشگر و تعداد انگشت شماری ارتشبد وجود دارد. در یک جامعه انسانی هم گروهی در درجه پائین فهم و هوش قرار می گیرند - تعدادی در درجه بسیار بالا - و در بین این دو گروه، گروههای انسانی با درجات مختلف فهم و هوش و خصوصیات رفتاری قرار می گیرند.

در اینجا این پرسش مطرح میشود که چرا همه افراد انسانی که «ظاهراً» مغز و ساختمان بدنی سالمی دارند همگی از لحاظ فهم و هوش و رفتار و اخلاق یکسان نیستند؟ از آن مهمتر چه عامل و عواملی باعث شده است که این همه تفاوت در بین افراد انسانی و حتی افراد یک فامیل از لحاظ عقل و هوش و رفتار وجود داشته باشد. عده ای معتقدند که تربیت و آموزش و عوامل محیطی مثل آب و هوا و دوستان و نوع بافت اجتماعی محیط در محله های مختلف شهر باعث میشود که بعضی باهوش تر و با فهم تر از دیگران میشوند، آنهاست که از تربیت و آموزش کمتری برخوردار بوده اند و تحت تاثیر عوامل منفی و مضر محیط زیست و محله خود قرار

مغز انسان، دستگاهی که کار تمام اعضاء بدن را کنترل میکند و مرکز قدرت یادگیری و حافظه و ایجاد عکس العمل در برابر دنیای خارج است. منبع تفکر، استدلال، ابداع، خلق آثار علمی، ادبی و هنری است و بالاخره شخصیت و رفتار انسانی در این عضو تعیین می گردد و عامل برتری انسان بر سایر موجودات زنده است. این خصوصیات مغزی بطرز وسیعی در افراد انسانی و در سنین مختلف عمر فرق میکند و بسیار مشگل است که حالات روانی و رفتاری یک فرد را بعنوان «نمونه طبیعی» تعیین کرد و بقیه مردم را با آن فرد مقایسه کرد و گفت که بعضی بهتر و بعضی بدتر از این فرد نمونه مدل هستند، زیرا این خصوصیات روحی و رفتاری انسانی بصورت طیف وسیعی در جامعه انسانی دیده می شود که درجات مختلفی دارد بعضی ها از لحاظ مثلاً هوش و یاد گرفتن مطالب در درجات پائین، بعضی ها کمی بهتر، برخی متوسط و بالاخره تعدادی از افراد در درجات بالاتر قرار می گیرند.

روان شناسان برای درجه فهم و شعور افراد یک نوع معیار سنجش درست کرده اند که مورد استفاده وسیع قرار گرفته است و آن «درجه فهم و هوش» و یا IQ افراد است که از عدد یک تا صد و گاهی بالای صد نمره داده می شود و بخوبی معرف این طیف وسیع می باشد. مثلاً در یک کلاس صد نفری ۵ نفر از شاگردان درجه هوش و فهم IQ آنها در حدود ۶۵ است، ۱۰ نفر نمره آنها ۷۵، هشتاد

گرفته اند از لحاظ درجه فهم و هوش و رفتار در طبقات پائین تر قرار می گیرند.

اما عده ای هم با مشاهده افراد خانواده های بسیاری که بچه های آنها «ذاتا» هوشیارتر و با فهم تر و زرنگ تر هستند حتی اگر در محله های بد شهر هم بزرگ شده باشند و همینطور وجود خانواده هائی که چند نفر از بچه های آنها از لحاظ رشد فکر و عقلی، عقب مانده هستند و این عقب مانده گی از بدو تولد وجود داشته و جنبه ارثی و خانوادگی دارد - عامل اصلی این عقب ماندگی را در فرزندان این خانواده ها، ارث بردن ژن های معیوب از پدر و مادر می دانند که ریشه اصلی آن نوعی بیماری روانی بوده است که باعث عقب ماندگی جسمی و روحی، نقص در یادگیری و تفکر و فقدان حافظه و شخصیت شده است. البته طرفداران این دو نوع تفکر یعنی اهمیت تربیت و عوامل محیطی در مقابل عوامل ذاتی و ژنتیکی، قرن ها در حال بحث و بر خورد آراء بوده اند، تا اینکه در سالهای اخیر دلایلی بدست آمده است که یک نظریه بر دیگری غلبه پیدا کرده است.

در فرهنگ عمیق و غنی ما ایرانیان این برخورد و عقیده بصورت اشعار زیبا و ضرب المثل های شیرینی جلوه میکند، بعنوان مثال از سعدی که می گوید: «تربیت ناهل را چون گردگان بر گنبد است» و یا «نرود میخ آهنین در سنگ» تاییدی است بر اهمیت عوامل ذاتی و نهادی انسان در ساختار روحی و فکری او و بی اثر بودن تربیت در ذات پلید گر چه سعدی در موارد دیگری می گوید که:

پسر نوح با بدان بنشست - خاندان نبوتش گم شد -
و یا «زمین شوره سنبل در نیارد» و یا

گلی خوش بوی در حمام روزی

رسید از دست محبوبی بدستم

بدو گفتم که مشکي يا عیبری

که از بوی دل انگیز تو مستم

به گفتم من گلی ناچیز بودم

ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال هم نشین در من اثر کرد

وگرنه من همان خاکم که هستم

این بار شاعر برای تربیت و عوامل خارجی محیط اهمیت بیشتری قائل شده است. مردم کنجکاو هم یا به پیروی از عقاید فلاسفه مختلف و یا عقیده شخصی خود بعضی ها رل اصلی را در ساختمان شخصیت و روان انسان مربوط به عوامل ارثی و ذاتی و برخی به تربیت و عوامل مثبت و منفی محیط اطراف انسان منسوب می کنند.

اصولاً، اکثر مردم درباره عوامل ذاتی و ژنتیکی و تأثیر ژنها در نهاد روحی و جسمی انسان و موجودات زنده اطلاعات کمی دارند. این کمبود اطلاعات محدود به توده مردم عادی نیست بلکه افراد تحصیل کرده نیز (بعلت اینکه دانش ژنتیک و شناخت ژن ها یک علم بسیار جدید و پیشرونده است و اطلاعات روز افزونی که هر روز بدست می آید کمتر در معرض افکار مردم قرار می گیرد) اکثراً از پیشرفت های عظیم آن بی خبر می مانند. مردم درباره توارث و خصوصیات ارثی اکثراً در مورد مثلا بلند یا کوتاه بودن قد افراد و رنگ چشم و موی سر و عضلاتی بودن افراد یک خانواده نظریاتی دارند یعنی آنچه را که به ظاهر و با چشم تشخیص می دهند و فراتر از آن فقط حدسیاتی درباره اهمیت ژنها می زنند - اما در سی سال گذشته بخصوص در دهه اخیر دلایل زیادی مبتنی بر تجربیات و پیشرفتهای علمی و مطالعه بیماریهای عصبی و روانی بدست آمده است که بخوبی نشان می دهد که عوامل ذاتی و ژن ها نقش اصلی را در بنیان گذاری شخصیت یک انسان با خصوصیت فکری و هوش و فهم کافی بازی می کنند و بسیاری از بیماریهای عصبی و روانی ریشه آن در معیوب بودن بعضی ژن های معین است که یا بطور مادر زادی معیوب بوده اند و یا بوسیله عوامل خارجی و یا داخلی بدن معیوب شده اند. چون موضوع دارای اهمیت فوق العاده ایست، چند مورد از این مطالعات و تجربیات را در اینجا مختصراً و به زبان ساده بررسی می کنیم:

۱- پیشرفت های سالهای اخیر و امکانات تکنولوژی جدید عملاً ثابت کرده است که بسیاری از بیماریهای

که ما علت بوجود آمدن آنها را نمی دانستیم، علت ژنتیکی دارند یعنی وجود یک یا چند ژن معیوب در بدن باعث آن بیماری ناشناس بوده است. نمونه های این بیماریها که شناخته شده فراوان است مثلاً کم خونی های ارثی و فامیلی که در حدود پانصد میلیون نفر در جهان حامل ژن انواع آنها هستند (مثل تالاسمی ها) که همه بعلت معایب ژنهای سازنده هموگلوبین خون می باشد که در نتیجه معیوب بودن این ژن در نقاط مختلف ساختمان آن، انواع مختلف بیماریهای هموگلوبین ایجاد می شود (ژن در حقیقت قالب و الگوی ساخته شدن یک ماده حیاتی مثل هموگلوبین یا یک آنزیم و یا ماده ماهیچه ایست که هر کدام از این مواد دارای یک ژن یعنی قالب ساختمانی مخصوص به خود در سلولهای بدن می باشد). بالطبع وقتی قالب و نقشه و الگوی ساختمانی معیوب بود محصولی که از روی آن ساخته می شود معیوب خواهد بود و ایجاد بیماری می کنند. نمونه دیگر بیماریهای ژنتیکی که صدها

میلیون در جهان از آن رنج می برند بیماری قند یا دیابت است که دو نوع است: یکی دیابت دوران کودکی که ارثی بودن آن قطعی است و دیگری دیابت دوران بلوغ که باز زمینه خانوادگی و ارثی دارد و معلوم شده است که عیب ژنتیکی در این دو نوع بیماری قند با هم فرق دارد.

نمونه سوم بیماریهای ارثی، کم خونی های شدید و گاهی کشنده ایست که در افراد بعضی خانواده ها پس از خوردن باقلای سبز یا حتی تماس با گل و پولن باقلا بوجود می آید بنام بیماری فائوژیم. علت این بیماری معیوب بودن ژن مخصوصی است که در بدن آنزیم خاصی را تولید میکند - این بیماری در ایرانیان بخصوص در غرب ایران و کردستان شایع است و ژن آن کاملاً شناخته و محل ژن نیز تعیین شده است.

نمونه چهارم بیماریهای ارثی، بیماری هموفیلی است که مبتلایان به آن بیشتر پسرها هستند که خون آنها خوب لخته نمی شود و به سادگی دچار خون ریزی های شدید خارجی و داخلی می شوند که بسیار

خطرناک است - نوع فراوان بیماری هموفیلی بعلت عیب ارثی و ژنتیکی در ژن مخصوصی است که مسئول ساختن ماده انعقاد خون است بنام فاکتور انعقادی شماره ۸ - معیوب بودن این ژن باعث معیوب بودن ماده انعقادی است که دیگر قادر نیست به موقع خون را لخته کند و خون ریزی متوقف گردد.

باز نمونه دیگر بیماری سفیدی پوست و مو یا آلبی نیسم است که ژن مسئول و قالب سازنده ماده رنگی پوست بنام ملانین معیوب است و در نتیجه عیب این ژن ماده رنگی پوست ساخته نمی شود و افراد مبتلا به این بیماری رنگ پوست و مو و سیاهی چشم شان سفید است.

ذکر تمامی چهار هزار نوع بیماری ژنتیکی که تاکنون کشف شده در این جا میسر نیست ولی جالب اینستکه تا این نوشته بدست شما برسد چه بسا چهل و پنجاه تای دیگر به این لیست اضافه شده است.

مهمترین این بیماریها که بشر به آن دست یابی پیدا کرده است، ژن هائی هستند که مسئول تنظیم تقسیم شدن سلولها هستند و هر نوع عیب ساختمانی که در این ژنها وجود داشته باشد (چه معایبی که از راه ارثی وجود داشته چه آنها که بوسیله عوامل خارجی مثل ویروس ها، تشعشعات مضره و یا تحت تاثیر مواد شیمیائی در این ژنها بوجود آمده است) باعث می شود که سلول به سرعت تقسیم شود و فرد حامل ژن معیوب مبتلا به نوعی سرطان گردد.

۲- ژن ها سرچشمه های حیات هستند و شکل و اندازه و نوع ساختمان بدن هر موجود زنده را ژن های موجود در سلولهای آن موجود زنده تعیین می کنند مثلاً اگر فیل بدان شکل است و خرطوم بزرگی دارد - ژن های بدن فیل مسئول چنین اندام و شکل حیوان می باشد. مجموعه ژنهای موجود در موش هم مخلوقی به اسم موش با آن شکل و قواره تولید می کند و ژنهای موجود در سلولهای پروانه، پروانه و رنگ های زیبای بالهای پروانه را می سازند و ژنهای گل لاله و یا گل یاس شکل برگ و گل ها

و عطر و بوی مخصوص این گل ها را تعیین می کنند. همینطور ژنهای موجود در سلولهای بدن ما انسان ها که تعداد آنها در حدود یکصد هزار ژن می باشد تعیین کننده شکل و خصوصیات فردی ماست. محل و محفظه ژن ها در هسته سلول های هر موجود زنده است.

در حدود بیست سال قبل چند دانشمند آمریکائی تجربه بسیار جالبی کردند که شاید مناسب باشد در اینجا ذکر کنم:

- این دانشمندان در آزمایشگاه یک سلول را از جدار روده قورباغه ای جدا کردند و هسته این سلول روده را از درون آن با سوزن و سرنگ نازکی خارج کردند و این هسته خالص شده را در سلول تخمک قورباغه دیگری که هسته آن تخمک را خارج کرده بودند قرار دادند. در حقیقت تخمک خالی از هسته سلولی را از تخمدان قورباغه با هسته گرفته شده از سلول روده قورباغه دیگری پیوند زدند و در محیط غذایی مایع و مناسبی قرار دادند. بعد از مدتی تخمک در مایع غذایی رشد کرد و یک قورباغه کامل بشکل قورباغه اولی از این ترکیب تخمکی بوجود آمد. نتیجه ای که عملاً گرفته شد این بود که تمام ژن های لازم برای ساختن موجود زنده ای مثل یک قورباغه بطور کامل در یک عدد سلول بدن او مثل سلول روده وجود دارد و وقتی در شرایط مناسب طبیعی مثل سلول تخمک قورباغه ماده قرارگیرد یک موجود زنده از آن ساخته می شود.

تجربه علمی دیگری هم که قابل توجه است این است که دانشمندان که به ساختمان بعضی ژنها دست یافته اند و می توانند یک ژن مخصوص را شناسائی کنند و آنرا بطور خالص بدست آورند می توانند این ژن خالص شده را به حیوان دیگری وارد کنند و به بینند چه تغییری در حیوان بوجود می آید. اینکار را به اصطلاح «مهندسی ژنتیکی» می گویند. اخیراً در چند آزمایشگاه تحقیقاتی ژن مسئول و سازنده هورمون رشد موش را جدا کرده و آن را بمقدار زیاد تهیه کرده اند. وقتی که این ژن هورمون رشد را به موش های دیگر تزریق می کنند،

ژن هورمون رشد به آنها منتقل شده و مثل ژنهای بدن خود موش مشغول به فعالیت میشود. پس از مدتی دیده شد که موش هائی که ژن هورمون رشد را گرفته اند شروع به رشد سریع کرده و قد و وزن آنها سه برابر موشهای دیگر شده است و اسم این موش ها را «موش های غول آسا» گذاشتند. در آزمایشات دیگر معکوس این کار انجام شد، یعنی با وارد کردن ژنهای دیگری که جلوی فعالیت ژن هورمون رشد را می گیرد این ژن هورمون رشد موش را فلج کردند. این بار موش ها بسیار کوچک و کوتوله باقی مانده و باصطلاح «مینی موش» بوجود آمد.

در تجربیات دیگر ژن های سرطان زای انسانی را خالص کرده و این ژن ها را به کشت سلولی بافت سالم وارد می کنند. ژن های سرطان زا وارد سلولهای سالم کشت سلولی شده و آنها را تبدیل به سلولهای سرطانی می کنند. ملاحظه می کنید که ژن ها هستند که مسئول رشد، زنده بودن، سالم بودن، سرطانی شدن و سایر تغییرات هستند یعنی همه خصوصیات سلولهای زنده و موجود زنده بوسیله ژن های آن موجود تعیین می گردد.

حالا بعد از این مقدمات که اثر و اهمیت ژن ها را در شکل ظاهری و خصوصیات جسمی انسان و موجودات دیگر بررسی شد، به خصوصیات روانی و اخلاقی و شخصیت انسان و بیماریهای روانی و نیز پیشرفت هائی که در زمینه شناخت عمل و تأثیر ژن ها در کار دستگاه عصبی بوجود آمده است می پردازیم این بحث را از سه جهت بررسی می کنیم. مرحله اول: دلایل منطقی. مرحله دوم: دلایل و شواهد تجربی. مرحله سوم: تجربه و مشاهده روی بیماریهای روانی و عصبی.

مرحله اول دلایل منطقی:

وقتی می بینیم که شکل، قد، رنگ مو، رنگ پوست، رنگ چشم، شکل بینی و حتی ریزش موی سر مردها کاملاً ارثی است و ریختن موی سر مردها در پدر و پسر بیک شکل است و در یک سن معین شروع می شود - وقتی می بینیم بیماریهای قلبی و عروقی بخصوص انفارکتوس در بعضی

خانواده ها بیشتر دیده می شود و امکانات جدید پزشکی نشان می دهد که در این خانواده ها بطور ارثی کلسترول خون اعضای خانواده بالاتر از طبیعی است و یا سگته های مغزی بعلت عیب در رگ های مغزی در خانواده های مخصوصی در پدر و یا مادر وجود داشته و عیناً در فرزندان اتفاق می افتد - وقتی شاهد افراد کوتوله ای هستیم که کوتاهی اندام آنها از پدر یا مادر به ارث رسیده است - حالا اگر قبول داشته باشیم که قدرت تفکر، هوش، بینائی، مغز و اعصاب هم قسمتی از اندام موجودات زنده و انسان است که مواد سازنده مغز و اعصاب هم بوسیله ژن های مخصوصی ساخته می شود، بالطبع بر حسب ژن های خوب و یا بدی که از پدر و مادر به فرزند به ارث رسیده است ساختمان بعضی از مواد مغز و اعصاب در افراد بشری متفاوت است و چون کارهای اعضاء بدن بوسیله مواد زنده بدن که در حقیقت مثل ابزار یک ماشین و یا کارخانه انجام می شود هر نوع عیبی در این ابزار زنده وجود داشته باشد روی طرز کار آن عضو تأثیر می کند - اگر این ماده زنده مغزی معیوب باشد یعنی از روی الگو و قالب (ژن) معیوب ساخته شده باشد، در کار مغز و اعصاب فرد حامل آن تأثیر می کند و بالعکس اگر همه مواد سازنده مغز و اعصاب از نوع بسیار خوب به ارث رسیده باشد بالطبع آن شخص دارای مغز و اعصاب بسیار خوب و خصوصیات فکری، عقلی، اخلاقی و شخصیتی خوبی خواهد بود.

مرحله دوم: دلایل و شواهد تجربی.

دلایل تجربی بدو صورت در مورد ارثی بودن خصوصیات روانی و فکری و بیماریهای روانی بدست می آید. اول روش های آماری است که روی جمعیت ها و نژاد های مختلف انجام می شود که معلوم شود به چه نسبتی یک ژن معیوب و بیماری ژنتیکی در یک جمعیت بخصوص مثلاً در یک شهروچود دارد. مثلاً در سالهای قبل از جنگ دوم جهانی در شهرهای لهستان روی بیماری تی ساکس (بیماری است که در بچه ها ایجاد کوری زودرس و عقب ماندگی روانی می کند) انجام گرفت. نتیجه

این بررسی ها این بود که از هر دوست هزار نفر جمعیت غیر یهودی لهستان یک نفر به بیماری تی ساکس مبتلا بود. در حالیکه در جمعیت یهودی لهستان (یهودیان اشکنازی) در همان شهرها از هر دو هزار نفر جمعیت یهودی یک نفر مبتلا به بیماری تی ساکس بود و در بین یهودیان اشکنازی، فامیل هائی وجود داشت که تعداد مبتلایان به نسبت بیشتری از بقیه یهودیان بودند. و بررسی های سازمان های بهداشتی نشان داد که بستگان درجه اول در یک خانواده مبتلا از هر چهار نفر یک نفر احتمال داشتن بیماری را نشان می داد و بستگان درجه دوم از هر ۱۶ نفر یکی احتمال داشتن بیماری تی ساکس را داشت - بدین ترتیب اگر یک بیماری بصورت متمرکز در بعضی فامیل ها دیده شود و در بستگان درجه دوم هم به نسبت های یاد شده دیده شود این بیماری یک بیماری ارثی یعنی ژنتیکی می باشد.

روش دیگر مطالعه روی بچه های دو قلو است. معمولاً دوقلوها یا از یک سلول نطفه یعنی ترکیب یک اسپرماتوزوئید و یک تخمک زن بوجود آمده اند که این نطفه اولیه در بدو تشکیل بدو سلول کاملاً شبیه بهم تقسیم می شود و از هر سلول یک بچه بوجود می آید این دوقلوهای یک تخمکی کاملاً شبیه بهم هستند و ژنهای آنها نیز عیناً مثل یکدیگر است زیرا از یک نطفه بوجود آمده اند و دارای یک عدد جفت (پلاستا) هستند. نوع دیگر دوقلوها بنام دوقلوهای دو نطفه ای یا دو تخمکی است که دو عدد تخمک زن هر کدام جداگانه با یک اسپرماتوزوئید «اسپرم» مرد ترکیب می شود و دو نطفه درست می شود که از هر کدام یک بچه درست می شود که هر کدام جفت جداگانه دارند. دوقلوهای دو تخمکی در خیلی لحاظ بهم شباهت دارند ولی از لحاظ همه ژنها با هم شبیه نیستند زیرا بعضی از ژنهای آنها با هم فرق دارد. حال اگر یک بیماری ارثی مخصوص بعلت به ارث بردن یک ژن معیوب در یکی از دوقلوهای یک تخمکی وجود داشته باشد، چون ژنهای هر دو نفر دوقلوها عیناً شبیه یکدیگر است در اکثر موارد دوقلوی دومی هم به همان بیماری

مبتلا میشود، در صورتیکه در دوقلوهای مجزا و دو تخمکی احتمال ابتلای دوقلوی دومی خیلی کمتر است چون ژن های آنها صددرصد شبیه بهم نیست و ممکن است ژن معیوب فقط به یکی از این دوقلوها به ارث رسیده باشد.

چنین مشاهداتی است که در مورد احتمال ارثی بودن یک بیماری روانی روی تعداد زیادی دوقلوها انجام می شود تا معلوم شود که آیا آن بیماری زمینه و ریشه ارثی و ژنتیکی دارد یا نه حتی اگر علت بیماری شناخته نشده باشد با این مطالعات می توان با اطمینان پیش بینی کرد که این عارضه یک بیماری ارثی و فامیلی است.

روش سوم تجربه های آماری باز کمک زیادی به شناخت ارثی بودن بعضی از بیماریها کرده است - این تجربه و بررسی ها روی فرزند خوانده هاست. این مطالعات که اول بار در دانمارک و ایالات متحده و چند کشور دیگر انجام شد نشان داد که در خانواده هائی که علاوه بر فرزندان اصلی خود یک یا دو بچه دیگر به فرزندی قبول می کنند و همه

بچه های نسبی و فرزند خوانده ها با هم و تحت یک نوع شرایط محیطی بزرگ میشوند و از یک نوع خوراک و تربیت و آموزش برخوردارند، پس از گذشت سالها، فقط بچه هائی مثلاً به بیماری جنون جوانی مبتلا می شوند که این بیماری در پدر و یا مادر و یا برادر و خواهر اصلی «بیولوژیک» آنها وجود داشته است و بخوبی مثلاً اگر یکی از فرزند خوانده ها مبتلا به بیماری جنون جوانی (اسکیزوفرنی) گردید می توان ریشه های این بیماری را در فامیل اصلی آن فرزند خوانده و برادر و خواهرش پیدا کرد در صورتیکه بقیه فرزندان خانواده که فرزند اصلی هستند هیچکدام این بیماری را ندارند.

عکس این قضیه هم ممکن است که فرزند خوانده ها سالم باشند ولی چند تا از بچه های اصلی خانواده علائم بیماری جنون را نشان بدهند که ریشه آن را در پدر و مادر اصلی می توان یافت و از این راه می توان نشان داد که توارث و ژنها رل اصلی را در بیماری اسکیزوفرنی دارند.



کیتترینگ کاشربهادار

«اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلس»

محفل های گرم و خاطره انگیز خود را با غذاهای خوشمزه و انتخابی کیتترینگ بهادرترین و تکمیل فرمائید.

بهادر پرسابقه ترین کیتترینگ کالیفرنیا با کادر ورزیده و مدیریت صحیح ارائه دهنده سرویس برتر و کیفیت بهتر به شما و مهمانان عزیز می باشد.

از مشاوره آزادانه با مدیریت بهادر کیتترینگ بهره مند شوید.

(818) 222-6067

۷۱۳۵ - ۶۰۹ (۸۱۸)

آدرس: 6027 1/4 Reseda Blvd., Tarzana, CA 91356

دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان و مفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

436 N. Bedford Dr. #303
Beverly Hills, CA 90210
(310) 859 9196

10767 Riverside Dr.
North Hollywood, CA 91602
(818) 980-8881

**JACOB
F. ESAG OFF
D.D.S.**

**دکتر جیکوب اسحاق اف
دندانپزشک**

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 652-9114

239 S. La Cienega Blvd., Suite 200
Beverly Hills, CA 90211 بک بلاک جنوب و بلشر

پارکینگ رایگان شهرداری بورلی هیلز
با فاصله یک بلاک
یک بلاک جنوب و بلشر روبروی پارک لاسیونگا

مشاوره رایگان

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی (ثابت و متحرک)
- زیبایی دندانها با باندینگ
- سفید کردن دندانها
- جلوگیری از پوسیدگی دندانها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

افتتاح مطب جدید در منطقه انیسینو

4237 Coloma Ave.
Woodland Hills, CA. 91364

دکتر هوشنگ پاکدامن

مشاوره در امور:

- جلوگیری از افسردگی و اضطراب
- سازش با محیط
- ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

- مشکلات عاطفی
- کسب اعتماد به نفس
- مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

تلفن ۲۴ ساعته: ۳۵۰۲-۲۸۰ (۲۱۳)

337 S. BEVERLY DR. #207
BEVERLY HILLS, CA 90212

ضد یهودیگری

در جستجوی ریشه ها و انگیزه های

ستیزه جوئی با یهودیان

۹ - دلیل اصلی؛ در پس پردهٔ بهانه ها

دکتر هوشنگ ابرامی

۳ - یهودیان توطئه گر و دسیسه بازند و فجایع و نابسامانیهای دنیا زیر سر آنهاست - اما گذشته از آنکه تضاد گفته ها در این زمینه اتهامی را بوسیله اتهام متضاد خود میشوید و میزداید و پاک می کند و از میان می برد، تاکنون هیچ دلیل و مدرک و سندی که از نظر ضعیف ترین دادگاهها هم قابل قبول باشد برای اثبات این ادعا ارائه نشده است.

۴ - یهودیان ربا خوارند و فقیران و بنی چیزان را در تنگنا می گذارند - اما قانون موسی نخستین بار در جامعه انسانی اخذ ربا از محتاجان را

بهانه هائی را که تاکنون از آنها سخن گفته ایم مرور کنیم:

۱ - یهودیان قاتل عیسی اند - اما به شهادت عهد جدید نه محاکمه عیسی بدست یهودیان انجام گرفت و نه اجرای حکم او.

۲ - یهودیان به یاد قتل عیسی در ایام پسخ، کودکان غیر یهودی را می کشند و از خون آنها در تهیه فطیر استفاده می کنند - اما به شهادت عهد عتیق آنکه خون بخورد یهودی نمیتواند بود.

چه بصورت نقدینه و چه بصورت کالا، چه از یهودی و چه از غیر یهودی منع کرد و پایه قانون بهره را چنان گذاشت که با مرور زمان در عصر پیچیده کنونی، با ایجاد بانکها و موسسات اعتباری سیستم گردش خون را در اقتصاد جهانی پدید آورد.

۵ - یهودیان، پول پرست و مادیدگر و ترسو و بزدل و پنهانکارند - اما دیدیم که این دسته از تهمت ها علل بنیانی نمیتوانند باشند بلکه خود معلول محیطی اند که غیر یهودیان برای آنها بیار آورده اند و یهودی آزاران، اثرات محیط مسموم در رفتار و کردار یهودی را به اغراق آلوده اند. مثلاً اندوختن پس انداز محدود بوسیله یهودی در محیط اختناق و بیرحم برای گریز فردای او را اندک اندک چنان تعبیر به مادیدگری و پول دوستی کرده اند و به اغراق آمیخته اند که حتی امر را بر خود یهودی هم مشبه کرده اند.

۶ - و میماند بهانه هائی که به اقتضای زمان و مکان پیش می آید و اغلب آنها از درجه تهمت میگذرد و جنبه دشنام و ناسزا گوئی بخود می گیرد و حد و مرزی بر آنها نمیتوان قائل شد.

بدین وصف ما که در جستجوی علل ضد یهودیگری هستیم همچنان اندر خم یک کوچه مانده ایم و جواب چرایمان را بدرستی نیافته ایم. اینها که گفتیم همه بهانه اند و فرق است میان علت و بهانه. کودکی که هنوز زبان نیاموخته و جیغ و داد می کند و نحس شده و گریه سر داده و اطرافیانش در ساکت کردن او عاجز مانده اند بهانه جوئی می کند. علت حق هق کردن و داد و فریاد او چیز دیگری است، شاید گوشش درد گرفته و شاید با بیگانه ای روبرو شده و غریبی می کند.

هر کتاب یا مقاله ای را که در یکصد سال اخیر در زمینه ضد یهودیگری در دنیای غرب منتشر شده برگزینیم و جواب پرسش خود را در آن جستجو کنیم، در دلیل یابی یهودی دشمنی به یک نکته جالب که در عین حال امری طبیعی هم هست بر می خوریم و آن رابطه مستقیم دلیل یا دلایل ارائه شده با تخصص و حرفه نویسنده است:

محقق، سخنور و نویسنده ای که رشته فکری اش به علوم دینی و مذهب یهود گرایش دارد و به اعتباری در جامعه یهود صاحب صلاحیت است همه علل اقتصادی و سیاسی و نژادی را به کنار میگذارد و علت کینه و نفرت از یهودیان را در خود یهودیت میداند. او میگوید بارها تاریخ نشان داده همینکه مذهب انسان «یهودی شیطان صفت» را بزور برگردانده اند، وی به عنوان انسانی خوب و نیکو صفت در جامعه پذیرفته شده است. چنین نویسنده ای معتقد است که منبع و پایه ضدیت با یهودیان خدا پرستی آنانست. از آغاز پیدایش مذهب یهود، بخاطر پشت کردن به تمام الهه ها و خدایان گوناگون، غیر یهودیان علم عداوت با آنها را برداشتند و آغاز یهودیت آغاز ضد یهودیگری گردید. پرستندگان خدایان ساختگی یهودیت را تهدیدی در برابر اعتقادات خویش یافتند و از آنها بیزار شدند. پس ریشه اصلی ضد یهودیگری ضدیت یهودیان با بت پرستان یا دیگر مردمانی است که به «ادونای» یکتا و یگانه معتقد نبودند، حتی پذیرش عیسی بعنوان پسر خدا با خداپرستی یهودیان جور در نمی آمد.

پژوهشگر دیگر که استاد روانکاوی است و یکی از جامع ترین کتابها را در این زمینه نوشته در برابر این پرسش که دلیل دشمنی با یهودیان چیست؟ چنین پاسخ میدهد: «دگر بینی» (Projection) دلیل واقعی این بلای قرنهاست. دگر بینی بمعنای دیدن فردی دیگر بجای خویشتن است. بمفهوم آنستکه انسان که طبعاً شریر است و ذاتاً بدبهای بسیار دارد تمام بدبها و شرارتهای خود را در وجود دیگری ببیند و از شخص دیگر تنفر پیدا کند. در واقع این تنفر، نفرت از خود است اما حُب ذات اجازه نمیدهد که انسان از خویش منزجر باشد و «من» را حقیر بشمارد. بناچار فرد دیگر را شریر و حقیر و منفور می بیند و این شخص طبعاً کسی است که آسیب پذیر است و به آسانی می توان او را بخاطر «بدبهایش» آزد. همین خصوصیت روانی «دگر بینی» را می توان از فرد به گروه تعمیم داد و به دلیل اساسی خصومت با یهودیان پی برد. همه افراد

آدمی و تمام گروهها مستعد دگر بینی و انتقال خصوصیات ناپسند خود بدیگران هستند. گروههای منفور و جدا افتاده قربانیان دگر بینی اند. اینکه بارها و بارها یهودیان در فجایع گوناگون «سپر بلا» شده اند ناشی از همین حالت روانی است. و جالب آنکه بگواهی تاریخ نه تنها یهودیان بلکه گروههای بسیار نژادی و مذهبی دیگر متهم به زیرکی و زرنگی، داشتن شم تجاری، خیانت، پنهانکاری، حيله و فریب و مجری اعمال شیطانی شده اند که این خود دلیل روشن و بی چون و چرائی برای وجود «دگر بینی» و ایجاد گروههای منفور در جوامع بشریست.

نویسنده ای که در میدان جامعه شناسی و مردم شناسی تبحر و تخصص دارد مهمترین علل ضدیت با یهودیان را بویژه پس از انقلاب صنعتی اروپا اینها میدانند: کیفیت بهتر زندگی یهودیان، عشق و علاقه و جدیت آنان در دانش اندوزی و کسب تحصیلات عالی، کمبود و حتی فقدان قتل و جنایت و خودکشی و فحشاء و الکلیسم در میان قوم، استواری خانواده یهودی، پیروی از قوانین مذهبی، اتحاد و پیوند محکم بین افراد گروه و پشتیبانی از همدیگر. اینها و معیارهای اجتماعی دیگر از این دست است که نفرت ناشی از حسادت گروههای دیگر جامعه را علیه یهودیان بر می انگیزد.

نویسنده ای که دنیای امروز ویرا بعنوان فیلسوف برجسته ای می شناسد در جواب بدین پرسش که جوابش سهل و ممتنع می نماید به فلسفه توسل می جوید و میگوید بر خلاف گمان همگان این خصایص اخلاقی و روحی یهودی نیست که ضد یهودیگری را بر می انگیزد بلکه این ضد یهودیانند که خارج از بُعد مذهب، خصوصیات شناخته شده یهودی را خلق می کنند.

و در حالی که هر پژوهشگر و تاریخنگار و نویسنده و فیلسوف و جامعه شناس و روانشناس علت واقعی ضد یهودیگری را از دیدگاه و زاویه خاص فکری خویش می بیند و میکوشد پاسخی عرضه کند، استاد یهودی دیگری که عمری را در تحقیق و مطالعه گذرانده می نویسد: پاره ای از محققان امروزی در

زمینه مسئله ضدیت با یهودیان اذعان دارند که بهیچ روی نمیتوان یک دلیل واحد و یا چند دلیل معین برای ضد یهودیگری ارائه داد و با توسل به علل مذهبی و اقتصادی و سیاسی و حتی علل روانی چون تعصب و «دگر بینی» و دشمن گرایی ممکن نیست بتوان یک فرمول ساده و قابل قبول در توجیه ضد یهودیگری بدست آورد.

آیا واقعا چنین است؟ برای ما که نخستین نوشته ضد یهودیگری را بزبان فارسی تهیه می کنیم - نوشته ساده ای که بهیچ روی نمیتواند با پژوهشهای عمیق و گسترده دیگر در زبانهای غربی قابل قیاس باشد - طرح چنین سئوالی که پیش از این پژوهشگران، روانشناسان، جامعه شناسان، دین شناسان و تاریخ نویسان معتبر جوابش را داده اند گستاخانه بنظر می آید. اما از یاد نبریم که «شک علمی» و پرسشگری دوباره و چندباره در ذات ما یهودیانست و از آن نمیتوانیم در گذریم.

براستی اگر بخواهیم یک دلیل، فقط یک دلیل روشن و مسلم، برای وجود ضد یهودیگری بیآوریم آن دلیل چه می تواند بود؟

مسئله را از فراز بنگریم. با یک دید بسیار کلی، خارج از مذهب. حتی یک قدم از میحث «کور مذهبی» که پیش از بحث «بهبانه ها» آوردیم دورتر برویم. یهودی و ضد یهود، هر که باشند و هر ویژگیهایی که داشته باشند یک وجه مشترک غیر قابل انکار دارند. هر دو انسانند. از نظر زیست شناسی هم این انسان است و هم آن. انسان، بعنوان یک جاندار و بدون توجه به هوش و فهم و دین و مذهب و ملیت و نژادش برای بقای خود باید سد جوع کند. عموماً هر جاندار یا گیاهخوار است و یا گوشتخوار و جاندار گوشتخوار قاعدتاً چند جانور معین دیگر را شکار می کند و می خورد. اما انسان که ساختمان بدنی او چنانست که می تواند تمام عمر گیاهخوار باشد در گوشتخواری حد و مرزی نمی شناسد. آدمی بر روی این کره خاکی، هم گاو و گوسفند و شتر و اسب و سگ و خوک روی خاک را می کشد و می خورد، هم ماهی و مار و قوریباغه و خرچنگ دریا را

و هم پرندگان هوا را. طبع و سرشت او چنین است. انسان تنها موجودیست که حتی گوشت هم نوع خود نیز را می خورد. سخن تنها از قبایل آدمخواران نیست. به پزشکی که در حادثه سقوط هواپیما بر کوههای سوئیس به مسافران بازمانده پیشنهاد کرد که از گوشت جسد پدرش بخورند و خود در اینکار پیشقدم شد نیز اشاره داریم. اما کشتن و خون ریختن انسان همیشه برای رفع گرسنگی نیست. گاه از روی تفتن و لذت هم هست. جانور زیبای شاخداری را تنها از این روی می کشد که سر آنرا با شاخ به دیوار خانه اش بکوبد و کیف کند. انسان، ولو آنکه خود را متمدن بداند و فکل و کراوات بزند و لباس زیبا بپوشد و در آداب معاشرت به آن پایه برسد که گذاشتن کارد و چنگال غذا خوری و سالاد خوری در دست راست یا دست چپ بشقاب برایش مسئله بشود سرستش و امیالش عوض نمیشود. این موجود جاندار، صرفنظر از آنکه به چه زبان سخن بگوید، در فرهنگ زیانش برای قتل بیش از یک واژه دارد؛ همانطور که عرب برای شتر و اسکیمو برای برف و سرخ پوست برای زیلو کلمه های چند گونه دارند. قتل برای او حائز اهمیت است و اشکال و صور مختلف دارد و باید با واژه های گوناگون بکار گرفته شود؛ قتل، جنایت، کشتار، آدمکشی، جنین کشی، پدرکشی، مادرکشی، خودکشی، نژادکشی، اعدام، خونریزی، قربانی، شهادت، ترور، حمام خون، قتل عام و واژه هائی دیگر در این ردیف نشانه اهمیت کشتن و نابود کردن در قاموس آدمی است.

البته همین انسان می تواند فرشته خوی و مهربان و نرم دل هم باشد و هست ولی مهربانی و خوبی او هیچگاه مانع از آن نمیشود که میل او به فنا سازی حیات از زندگی او زدوده شود. این طبع اوست - از آغاز چنین بوده. از زمان هاییل و قابیل تا به امروز. آرزوی دگرگونی روحیه انسانی در فردا نیز آرزویی دست نیافتنی بنظر می آید. حتی یک دختر زیبای معصوم که ظاهرش نیز چون فرشته میماند ممکنست در دنیای فانتزی خود و در آمال و افکار خود، آنکه را از او نفرت دارد نابود کند. انسان،

جاندار بی رحمی است. شاید بی رحم ترین جاندارها، تنها جاندار نیست که «مادر» آن بخاطر سلامتی و حفظ جان خود فرزند را در حال جنینی نابود می کند و یا نوزادش را بر سر راه میگذارد. نیروی حفظ بقای «خود» در انسان چنانست که در این راه بهر کاری دست میزند و پیش پای برداشتن ناخواسته ها را آرزو می کند و زمانی که «خود» را عاجز و ناتوان و بی امید می بیند برای آنکه مبدا رنج بیشتری تحمل کند تن به خودکشی میدهد. این حالت فردی اوست.

و انسان، همینکه از حالت انفرادی در آمد و با یک یا چند انسان دیگر تشکیل یک «گروه» را داد حس «حفظ حیات گروهی» بر «حفظ حیات فردی» او افزوده میشود و درست در همین نقطه است که گروهها چه نژادی، چه مذهبی، چه ملی و چه اعتقادی در برابر هم قرار می گیرند و بذر ترس و نفرت از همدیگر را در دلها میکارند، یک گروه در برابر گروه دیگر غریبه و «ناخود» میشود. هر گروه به محض آنکه بوجود می آید بر این عقیده سخت استوار می گردد که آنچه «خود» او میگوید، آنچه «خود» او عمل میکند و به آنچه «خود» او معتقد است صد در صد درست است و گروه دیگر که مانند او نیست تهدیدی از برای اعتقادات و اعمال اوست. پس باید از او بترسد، پس باید از او نفرت داشته باشد. او بیگانه است. اگر در جمع وی درآمد، قبولش خواهد کرد وگرنه این غریبه برایش منفور خواهد ماند. برای نابودی اش تا آنجا که در توان دارد می کوشد و اگر امکانش را نداشت در آرزوها و رویاها نیستی او را خواهد خواست. هرگروه بر این باور است که گروه دیگر ولو آنکه با او بر یک خاک زندگی کند، دشمن اوست زیرا که ممکنست پایه رسوم و آئین او را در هم بریزد و بنای امیال و خواسته ها و آرمانها و حتی اعتقادات خرافی اش را از هم بپاشد. گذشت قرون این شیوه فکری، گروهها را در انسانها تغییری نداده است بلکه در پس قیافه های آرام و «انسانی» چنین اندیشه ای در وجود آنها همیشه زنده مانده و حتی بخاطر ازدیاد گروهها، از مرز باورها و اعتقادات هم

گذشته است. در یک شهر متمدن اروپائی در قرن «درخشان» حاضر وقتی دو تیم فوتبال در برابر هم قرار میگیرند و پس از انجام مراسم، هواداران تیم ها چنان بهم حمله می کنند که چند کشته و چندین زخمی بجای میگذارند. چه دلیلی جز تضاد بین خواسته های دو گروه می توان یافت؟ آیا افراد یک گروه مثلا قاتل عیسی بوده اند و توطئه گری کرده اند و فطیر را با خون فردی از گروه دیگر خورده اند و به پولدوستی شهرت داشته اند؟!

نفرت و انزجار قبیله ای از «غیر خود»، از بیگانه، هرگز از ذهن گروهها دور نشده و بعنوان یک تصور ریشه دار جمعی با گذشت زمان ریشه ای عمیق تر یافته است. اگر فردی از میان گروه چیزی خلاف این تصور و باور جمعی بگوید و بخواهد گروه دیگر را بپذیرد، در گروه خود تکفیر و از آن رانده خواهد شد. حتی اگر یک کودک غیر مسیحی در گروه خانواده در حال خشم و عصبانیت بصدای بلند بگوید «جی سس کرایس!» ممکنست مورد سرزنش پدر و مادر قرار گیرد چرا که درخانه نام پیامبری را بر زبان آورده که متعلق به گروه دیگر است.

حس گریز و نفرت گروهی از گروه دیگر خاص یک کیش و آئین و مسلک نیست. همه گروهها گرفتار آنند. برای یافتن چرایش اندیشمندان بزرگ دنیا درمانده اند و در نوشته های تحقیقی که در سالهای اخیر در زمینه علت «نفرت» بین آدمیان و سبب عدم کاهش آن با افزایش میزان تمدن انتشار یافته، با سر خوردگی به این نکته اشاره میشود که نفرت از دیگری و میل به صدمه رساندن به دیگری در وجود آدمی هست و بهیچ روی نمیتوان آنرا از میان برداشت. اگر انسان چنین سرشتی نداشت لازم نمی آمد که مذهب بوجود آید و به او دستور داده شود که: آدم نکش، مال دیگری را بسرقت مبر، و دیگری را چون خودت دوست مدار.

میل نفرت و آزار یک گروه بوسیله گروهی دیگر در ذات آدمی است. شاید بتوان، چنانکه دیدیم، علت آنرا حفظ و صیانت گروه در برابر دشمن دانست. اما این میل رفع شدنی نیست. شعرها و

شعارها و مقالات عمیق علمی و حتی دستورات دینی درباره یگانگی و هم گروهی نژاد عظیم بشریت به قلم و زبان جاری می شوند اما در عمل به مانع بر می خورند.

پیداست که عدم پذیرش و گریز گروهها از یکدیگر همیشه در یک حد و میزان نیست و درجات فراوان دارد. بعنوان مثال در حد بسیار لطیف و اندک و نامحسوس و نامرئی آن می توان به قضاوت مردمان چند شهر یا چند ایالت از یک کشور درباره هم اشاره داشت. مثلا تهرانی ها و همدانیها و اصفهانیها و مشهدیها در ایران و یا مردم اهل تکزاس و نیویورک و یوتا و می سی سی پی در امریکا و در حد بالا میشود از نفرت عمیق مسیحیان و مسلمانان یاد کرد و کشتار فجیع سه ملیون ارمنی بدست ترکها در یکصد سال پیش از این را نمونه آورد.

همیشه گروهها برای نفرت از یکدیگر و نابود کردن هم دلائلی دارند که ارتکاب عمل آنها را موجه سازد و اعمال مخریشان را با غرور و افتخار بیامیزد. آنچه موجب میشود تا نفرت گروهی نه تنها، علی رغم تعلیم مذهبی و پیشرفت تمدن، از میان برود بلکه ریشه دارتر هم بشود وجود «حافظه قومی» آدمی است. هر حادثه ای، هر چند کوچک و ناچیز، که در برخورد یک گروه با گروهی دیگر در زمانی بس دور رخ داده باشد با شاخ و برگ بسیار از زبان نسل حاضر آن دو گروه جاری میشود. و قدرت این حافظه قومی وقتی به اوج میرسد که بحث از مذهب باشد. امروز پای سخن هر فرد مذهبی، پیرو هر دین و مذهب که باشد بنشینید از حوادثی سخن میگوید که قرنها پیش له یا علیه گروه مذهبی او روی داده و همین خاطره های قومی را برای دامن زدن آتش نفرت از گروه دیگر بکار می برد. نیز اگر بتوانید پای نقل واعظان کم سواد مذهبی بنشینید در خواهید یافت که «حافظه قومی» چه حریت خطرناکی در جان هم انداختن گروهها می تواند باشد. این حافظه یا از طریق کلام و تکرار سینه به سینه رویدادها صورت می پذیرد که بر اثر تکرار در نسلا بصورت مسخ شده عجیبی در می آید و یا آنکه بصورت نوشته

است که در این حال اگر منع مدون بی اعتبار باشد همان حالت شگفت ناباور کردنی کلامی را پیدا می کند و از واقعیت فرسنگها به دور می افتد. بهر صورت، یک فرد ممکن است حافظه ای ضعیف داشته باشد اما «حافظه قومی» یک گروه چنان قویست که شرح اتفاقات چند هزار سال پیش را هرگز فراموش نمی کند. اگر بخاطر یک علت بیجا و بی اساس یک گروه از گروه دیگر چند صد یا چند هزار سال پیش رنجیده باشد آن رنجیدگی و نفرت در ذهن نسل حاضر ماندگار مانده و نفرتها و رنجیدگیهای دیگر بر آن افزوده گردیده است و همین خود از میان بردن نفرت در میان گروههای آدمی را ناممکن و آرزوئی عبث و دست نیافتنی می کند. اگر می گوئید این دید بدبینانه است، تاریخ را مرور کنید و بر پایه گذشته به آینده بنگرید:

در میان گروههای بیشمار آدمیان سه عامل اساسی را برای تقسیم بندی گروهها در نظر بگیریم
۱ - میهن ۲ - مذهب ۳ - ایدئولوژی

میهن مقدس است! وطن عزیز است! سرود ملی غرور انگیز است! اینها از اعتقادات بشری است. و فلسفه «جهان میهنی» یا «دنیا وطنی» مثل آرزوی یگانگی و یکپارچگی پیروان مذاهب زیر گرد و غبار کینه ها و نفرتها و دشمنی ها ناپیدا مانده است. «اطلس تاریخی» دنیا را که ورق میزنیم بی آنکه دچار وهم و خیال و گمان باشیم عین واقعیت را می بینیم که چه درد انگیز است! بارها خط فرضی «میهن» ها که آنها را بنام مرز می شناسیم عوض شده اند. مثل مارها و افعی های عظیم جابجا شده اند. در آسیا، دراروپا، در افریقا و حتی در امریکای تازه کشف شده.

ایران امروز، از نظر مرزهای جغرافیائی، ایران دوره زندیه نیست. ایران دوره زندیه ایران دوره ساسانیان نیست و ایران زمان ساسانیان ایران دوره هخامنشیان نیست. این تغییر و تبدیل را در مورد مسئله نفرت گروهی چگونه میشود تفسیر و توجیه کرد؟ بسیار ساده. آن سربازی که قبل از قرارداد ترکمانچای درگروه «ایرانی» با گروه «روسی» می

جنگد بعد از امضای قرار داد می بایست برای وطنش «روس» بجنگد!! آیا همین خود دلیل مسخره بودن ضابطه گروهها بترای متنفر بودن از هم و از پای در آوردن یکدیگر نیست؟ و بیند وقتی معیار تقسیم بندی گروهها «میهن» بوده چگونه ملیونها انسان بخاک و خون کشیده شده اند و چه فجایع خونبار و هولناک ببار آمده است. با اینهمه آیا بشر امروز می تواند فریاد «دیگر هرگز» را برآورد و به نام «وطن» گروه ارتش را بوجود نیآورد و با صرف هزینه های گزاف برای تهیه بمب ها و سلاحهای مخرب در برابر دیگر گروههای وطندوست نیایستد؟

گروههای مذهبی، چنانکه در «کور مذهبی» اشاره کردیم بیشتر از گروههای ملی بخون هم تشنه اند زیرا که در اینجا، نفرت و از پای در آوردن «مخالف» پاداش خوبی دارد و بهشت رفتن وعده داده میشود و انزجار از دیگر گروهها آسانتر پدید می آید و راحت تر میشود گروههای مذهبی دیگر را کوبید و خرد کرد و از میان برد. تنفری که از دیگر گروهها در رگ و پوست و استخوان آدمیان هست بسادگی، انسان فرشته خوی را بدل به دیو خون آشام می کند. با یک نطق آتشین، با یک اعلامیه غرض آلود و با بوق و کرنای تبلیغاتی میشود گروهی را علیه گروه مذهبی دیگر بسیج کرد و جان باختگان بسیاری را بمیدان کشاند. اینرا نیز ما نمیگوئیم. تاریخ گواه و شاهد این گفته است.

ایدئولوژی نیز، پس از میهن و مذهب، از مهمترین عواملی است که بخصوص در یکی دو قرن اخیر موجب ایجاد گروهها و نفرت بین آدمیان و کشتار انسانها شده است. اگر داستان اسفبار کمونیسم را از انقلاب کبیر روسیه تا به امروز بررسی کنیم دقیقاً به همان نتیجه ای میرسیم که در میهن پرستی شاهد آن بوده ایم.

این واقعیت انکار ناپذیر، این نفرت گروهها از یکدیگر، پایه و اساس «ضدیهودیگری» است. دو گروه در برابر هم قرار گرفته اند یک گروه «یهودیان» و گروه دیگر «غیر یهودیان». نفرت بین ایندو گروه یک چیز خاص عجیب جداگانه بیمانند نیست. نفرتی

کرده ایم. چرا غیر یهودی دنیا اینهمه یهودی را آزار داده است؟ بهمان دلیل که مسلمان صربستانی و مسیحی بازنیاشی همدیگر را تکه پاره کرده اند. بهمان دلیل که ارمنی و مسلمان ارمنستان و آذربایجان بجان هم افتاده اند. بهمان دلیل که کمونیستهای چین مردم تبت را تارومار کرده اند و از سگها و گربه های آنان نیز نگذشته اند. بهمان دلیل که هندو و مسلمان هندوستان یکدیگر را بخاک و خون کشیده اند. بهمان دلیل که شیعه و سنی خاور میانه مغز همدیگر را بعنوان کافر با گلوله شکافته اند. بهمان دلیل که سیاه و سفید افریقای جنوبی برای هم خط و نشان کشیده اند. و وای که چقدر میشود در تأیید این دلیل یکسان و مشابه - نفرت و دشمنی لایزال گروهها از یکدیگر - مثال آورد؛ تا آنجا که بخواهید تاریخ برای شما نمونه می آورد.

اما اینکه چرا ضد یهودیگری در این میان اینهمه بارز و مشخص است بحثی است که در بخش بعد از آن خواهیم گفت.

است که دهها و صدها و هزارها مانند دارد. پیداست که کم لطفی و نامهربانی و خشونت و خصومت غیر یهودیان نسبت به یهودیان، همیشه و در همه مکانها نه یکسان بوده و نه می توانسته یکسان باشد و شرایط موجود تعیین کننده درجه نفرت و بیزاری بوده است. ضد یهودیگری را باید بر پایه زمینه کلی روحیات و خلقیات آدمی و بطور عام مطالعه کرد و نه آنکه صرفاً از یهودی و ضد یهود سخن گفت. ریشه اصلی و دلیل پایه و عمده و اساس دشمنی با یهودی و یهودیت همانست که دشمنی با اسلام و مسلمان است و دشمنی با مسیحی و مسیحیت است و سر جنگ داشتن با دشمنان میهن است و ضدیت با کاپیتالیسم و عداوت با کمونیسم و کینه توزی با هر گروه دیگری است که در مقابل یک گروه خاص سبز شود.

نمیشود و نیاید عناد با یهودی و یهودیت را بطور مجرد و مطلق بررسی کرد. بی جهت نیست که ما در بخشهای پیشین آنچه را که به عنوان «دلائل» قبول عام یافته است بعنوان «بهبانه ها» ذکر

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضوانحمن حسابداران حیره امریکا وکانون حسابداران حیره کالیفرنیا

بأبیش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

RAMINEH & FANI

HAMID FANI

Certified Public Accountant

12100 Wilshire Blvd., Suite 635

Los Angeles, CA 90025

(213) 447-5500

• مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتهای

• تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی

• تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری

• ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سربررسی سیستم های حسابداری

• تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتهای

• مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتهای و اخذ وام

از: ص ابراهیمی

معصوم

ای ماهی برکه های زلال بهشتی
بالهای فرشته گونت را برزمین بگذار
و از چشمانت،
خمار شراب بی ریائی ات را بزدا
و آنکه نگاه کن.

زمین،

پیرِ فرتوتِ پر چروکِ خشم آگینی است
که مردمانش
با پای برهنه بر آتش راه میروند
و نفس بر نمیآورند.

و تو معصوم

با شاخه ای از گل یاس
میان جنگلی از فریادهای فرو خورده.

در کمین تواند

زنهار

ای آیت همه خوبی ها

زنهار!

از: جهانگیر صداقت فر

ایمان

جل الخالق
چه پل کوتاهی
بین پس کوچه ی تنگی خاکی
در دل نکتِ بیداد گر عودلاجان
و بلندای فرح بخش ترین تپه در آن سوی
جهان

جل الخالق
کورسونی ز امید
روزنی رو به هوای خنک آزادی
و چه این مرغکِ وامانده به زندانِ قرون
ناگهان

می گشاید پر پرواز به اوج
می پرد جهد کنان، هلله خوان
تا فراسوی زمان

جل الخالق

که به نیروی سترگ ایمان
- و به یارای تلاش -
ز کجا ها به کجا

میروند انسان

looked very much like "Gondi". Just like a good Jewish mother, she had made way too much food and made sure that everyone ate as much as possible.

After dinner, she put the leftovers in plastic containers for her daughter and son-in-law to take home. We all sat around the table and talked about the peace treaty and about work and daily events as if we belonged to the same tribe, which we do. Jews are great in that way; the way they are capable of accepting anyone based simply on the fact that they are Jewish.

This family, however, was a little different. The son-in-law was not born Jewish and was not raised as a Jew, yet, he and his Jewish wife used to run a Kosher bakery and their little girl goes to a Jewish day care. What is different about this family is that the son-in-law is dying of AIDS. It really doesn't matter how he got it; there are so many ways to be infected with this dreaded virus. It may be in a socially acceptable way such as a blood transfusion, or in a socially unacceptable way such as sexual promiscuity. HOW he got AIDS is really not the issue anymore, but how to deal with it is very much the issue.

His wife and daughter are not infected, but he looks thin. He can't eat very much, and has pain every day. He also had to close up the bakery and now depends on the government and his wife's family to help him pay his medical bills. Luckily, he is the husband of a Jewish woman and a member of a Jewish home.

While his own family members have slowly cut their ties with him, his wife's family have opened their arms to him. Maybe it was for the sake of their daughter and granddaughter that his in-laws have accepted him. But the reasons why do not matter. What matters is that he is accepted by them.

The entire family spent the evening laughing, holding hands and hugging each other. They spoke about the disease very openly and dealt with it, not as some big mysterious secret tragedy, but as a very serious problem that requires calm heads, planning and strategy; a problem that allows very little time for grieving.

We had cake and coffee after dinner and as my friend and I helped clean up the table, her sister and mother were talking quietly in the kitchen. I could see the mother was beginning to cry and the sister was holding her, rubbing her back. Then the son-in-law came into the kitchen.

He told the mother how much he appreciated being welcomed into their home, specially since his own family had been staying away from him. He told her how much it meant to him to belong somewhere at such a difficult time in his life. Then he said the only thing he'll be praying for this year is the opportunity to be sitting with them at their table next year.

Soon, we all went to the synagogue which was built on a large piece of land in the foothills of San Mateo. The building was a tall and wide structure. The synagogue seated nearly three or four hundred families and it was packed. We had tickets right up front, but my friend's father who sings in the choir, left us to go backstage.

Her mother is the president of the local Hadassah and greeted each of her friends with a big smile and a warm handshake. My friend and her sister went to talk to all their old friends whom they've been seeing at the same synagogue since they were in junior high school. After the prayer, the rabbi talked about what it means to be a reformed Jew. He said how orthodox Jews sometimes look down on reformed Jews, believing they're not real Jews and that they're not really members of the tribe. But he pointed out that this was how the rest of the world looked at all Jews in general.

"Jews were never really accepted because they were considered too progressive," he said, "they didn't let their fear of the unknown stop them from moving forward. And maybe reformed Jews are just a more progressive version of orthodox Jews."

He talked about the new peace treaty, the possibilities that may be, finally, the Israelis and the Palestinians can co-exist. I sat there and thought about it: Palestinians and Israelis finally accepting each other. Orthodox Jews accepting reformed Jews. Jews in Mexico City, or St. Louis or Oregon or New Jersey welcoming a stranger into their synagogue with open arms. Jews dealing with the modern problems of the modern world; addressing the issues of mixed marriages and tragic diseases. Peace and progress is what Jews have always had to fight for.

As the rabbi was talking, I couldn't take my eyes off of a passage in my prayer book which said: *"Seek peace and pursue it: Be not content with the peace you have made only in your own house; go forth and work for peace wherever men and women are struggling in its cause."*

MESSAGES OF THE HIGH HOLIDAYS

By:

Michael Shokrian

.....As the rabbi was talking, I couldn't take my eyes off of a passage in my prayer book which said: "Seek peace and pursue it: Be not content with the peace you have made only in your own house; go forth and work for peace wherever men and women are struggling in its cause..."

One problem with living away from the family is that when the Jewish holidays arrive, I either have to take off from work and fly home, or I have to arrange for the celebrations by myself. There aren't many Iranian Jews in San Francisco, where I now live, but this could also be beneficial because it gives me a chance to experience the way non-Iranian Jews celebrate Rosh Hashana and Yom Kippur.

Usually, if I'm forced to stay in San Francisco for the Jewish holidays, I plan on being alone. I find out what time the services are at the synagogue; I buy a Kosher chicken, make chelo-abgoosht just the way I learned from my mother; I buy apples and make "faludeh" and then I'm ready to begin my celebration. Actually, it is a lot of fun making all these arrangements and adhering to some of the traditions of my family in their absence.

When I go to the synagogue, I usually do not have a ticket because I'm not a member of any particular congregation. When I walk into a synagogue, I expect the people at the door to turn me away because I'm a stranger to them, or I don't have a ticket. But it never works out that way, because I'm a Jew. That's my ticket. That's my membership. The people at the door of the synagogue always give me a Kipah, a prayer book and a talus and say "Shana Tovah". Its a great feeling in that whichever synagogue I go to, I know I will be welcomed, and it has been the same wherever I travel across the United States.

Even when I was traveling in Mexico during the Jewish holidays, I was automatically considered as a member of the synagogue I went to and was welcomed as such. Sometimes the people next to me even shook my hand and gave me a hug when the shofar was blown.

This year, however, I wasn't alone at the time of the holidays. I was invited by an old friend of mine to go to her parents' house for Rosh Hashana dinner, and to their synagogue for services.

The new peace treaty between Israel and the PLO had just been signed and everyone was talking of togetherness and peace and I was too busy to go home and didn't feel like being alone. So, I accepted my friend's invitation.

Her family lives in a large house in Palo Alto. They are of East European ancestry and attend a reform synagogue. When we reached her house, my friend introduced me to her parents, her two sisters, her brother-in-law and her little niece. Her father, a gentle silver haired man with long thin fingers, carefully cut the challah, read the prayer, and passed pieces of bread around the table. Her mother, tall and white haired, organizing the table silently, held up a glass of wine in her hand, said "Shana Tova" to us all, gave a big smile and sang the prayer for wine. She then lit the candles and we all said the prayer for the new year. We had apple and honey, just like at home. Her mother had cooked chicken and rice, carrots and broccoli, and something that

taken upstairs with the women and Lionel stayed downstairs with the men. They were absolutely delighted to have us.

There is that special joy that we are all related. That is what I would like to spread. It is a wonderful religion. It establishes great qualities for living and we have to be proud of it. We need to better educate our young people about it. There are many who know nothing about Judaism who need to learn. This emphasis and focus on Jewish education is vital and needs to be spread amongst our people.

GUITTA: Don't you think that your concept of Jewish education would differ radically from and orthodox Jewish concept of Jewish education?

TERRY BELL: Yes. However, in addition to education about each pertinent group, we need to teach our children about the importance of Israel. They have to go there.

That is the best experience; to see what it is like. To see the past, present and future. That is the kind of Jewish education I am talking about: Jewish identity; not only standing there and having a Bar Mitzva.

GUITTA: Terry, is there anything else you would care to share with us?

TERRY BELL: Just that the most important thing is that we can get so much from one another as Jews.

I have been fascinated by Persia and Persian art through my interest in museums. Iranian Jews are all welcomed into the greater Jewish community of Los Angeles, and I hope we will put our efforts together.

GUITTA: I hope so. Terry, we've enjoyed getting to know you through these two interviews.

SIMON: Thank you.

سپید و سیاه

حای داستانهای کوتاه از

نوراله خرازی (نوری)

منتشر شد

بنی بریت: گروه فریبرز مطلوب
(۸۱۸) ۹۸۶-۰۷۸۷

کلیه وجوه حاصله از فروش این کتاب به مصرف امور
فرهنگی و خیریه خواهد رسید

camps on the Irani-Iraqi border and smuggled the Iraqi Jews into Iran, providing them with food and shelter and medical attention. Then we brought them to Tehran where we arranged for their so-called "papers" and helped them move to Israel. The expense, effort, and sacrifice involved in doing this was beyond belief. We did it with pride and we did it whole-heartedly.

During World War II there was a great number of Polish Jews who escaped to Iran and again, Iranian Jews were very helpful.

Then came our revolution. We came here, and some of us bought houses in Trousdale, but others of us had nothing. The leadership within our community rallied, and those with some wealth helped those who had nothing. The wealthier people initially may have sat tight on their money, out of fear caused by the revolution. But later, they did open their hand and help. I presume our own fund-raisers know how to motivate Iranian Jews to give. Iranian Jews are willing to pay only for something concrete, something they are able to see.

GUITTA: Terry, this is your chance. You have a large portion of the Jewish Iranian community reading this. Tell us, what are the guidelines to determining how much one ought to contribute to charity without, as Simon says, "seeing something concrete"?

TERRY BELL: Some say, "give til you hurt", but I say "give til you feel good". That's the guideline. I contribute to the Museum, and to the Music Center - but only after I have given to my own people. Maybe this is because of my own involvement with Vista Del Mar; when you work with agencies like that and see where the money goes and the good it does, you become more encouraged to contribute. When I first began donating to charity, I gave \$18 which was a lot to me. It wasn't an easy \$18.

But you are the only one who should decide what the right proportion should be. There is no guideline, because we all spend our money differently.

SIMON: But if you are wearing \$400 shoes, it is ridiculous to make a \$25 donation.

TERRY BELL: If you go to expensive restaurants and nightclubs and pay without thinking twice about it, then you should be giving at least the same proportion to charity. And you get a lot more lasting enjoyment out of it.

A good guide might be to look at what you are wearing. And remember that to be a Jew is to take care of your own. Donating to charity is one way to do this.

GUITTA: You are talking about living as a Jew through positive action. "It is not what you say, but what you do in this case, give."

TERRY BELL: Yes. We live a Judaism that I think is far more meaningful than going to synagogue and leaving everything at the door of the synagogue. Walk in and walk out and that's it.

GUITTA: Terry, what do you enjoy most about being Jewish?

TERRY BELL: I think it is a wonderful religion. There are so many wonderful things about being Jewish. I like the celebrations, I like the festivals, I like the food. I like everything about it.

But I think we need to stress that everywhere in the world you have a family. My husband and I go to synagogues when we travel. It is a wonderful feeling when you sit in these synagogues. We had been in a syangogue in Nairobi, and we were welcomed back on our return there. I was



told me about Iranian doctors. That should be better known, because quite honestly, what is out there is a feeling that Iranian Jews are extremely wealthy but give nothing or very little to charity.

GUITTA: What do you mean? Please be more specific.

TERRY BELL: We go to a meeting where the women are beautifully dressed, wearing shoes that cost \$300 to \$400 or more. Then I make my pitch and they give \$25. There is a disparity between how much money they have and spend and how much they give to charity. Maybe I'm wrong, I don't know. You ask my perception. There are people who give, but most don't.

GUITTA: Do you know why?

TERRY BELL: I think the fault is partly ours for not having given an idea of what the proper amount is to give. At a gathering, a darling young girl told me, "We don't know how much to give to charity. My grandfather took care of everything. He gave for everyone." So the concept of every individual giving for him or herself is not part of the Iranian culture. The head of the family does it. Here in this community, all of us give.

GUITTA: What criteria would you suggest? Is there a norm?

TERRY BELL: The American Jew who lives in Trousdale and wears expensive Chanel suits gives a lot more to the UJF than most of the Iranian Jews who live in the same area with the same amount of wealth. Of course, there are some who are quite generous.

People need to understand the proper level of giving. This is something new. The Iranians don't understand it, the Israelis don't understand it. It will probably take a generation for them to understand the need for community care.

SIMON: As usual, trying not to be defensive, I think I owe some explanation here. The Iranian Jewish community is very giving.

When I was very young, there was a revolution in Iraq and the King there was overthrown. The revolutionaries took all Jewish property and the Iraqi Jews were in danger of being eradicated. The Iranian Jews undertook a massive movement which cost enormous amounts of money. We set up

accomplish anything.

GUITTA: Vista Del Mar, is an agency that focuses only on children. How does that sort of exclusive sensitivity differ from the Iranian Jewish community's focus on needs of the Iranian community?

TERRY BELL: Vista Del Mar takes care of all children: Iranian, Israeli or Russian. The institution that is caring for Jewish children must be supported by all Jews regardless of who and what they are; and that goes down the line for everything that the Federation does.

GUITTA: Do you think that in time, the singular focus that Iranian Jews have their own community will fade out? I think in part that the Iranian Jewish Federation has made Iranian Jews sensitive to the needs of the Jewish community at large and sensitive to the need for them to assimilate into the greater Jewish community.

Perhaps this is an evolutionary process, and that the skin of the Iranian Jewish Federation will fall away in time so that the population will in many ways merge their efforts with the mainstream. Would you agree?

TERRY BELL: Yes I do agree. And that is true not only for the Iranian community, but also for the Israeli community and the Russian community. It will take time. But we can shorten the time through education and understanding.

There has to be a clear acknowledgement that each one of these communities is a welcomed part of the Jewish community and that the things that keep you separate and special are wonderful. Your culture should be kept. We don't want to lose the specific traditions. The trick is to keep the specialness; to remain an Iranian while at the same time becoming a part of the

larger community.

SIMON: I'd like to clarify one point. The Iranian community is very unique. It is one of the only, if not the only immigrant Jewish community that began a Federation in the same building as the JFC. We named ourselves after you - the Iranian Jewish Federation, and later, the Iranian-American Jewish Federation.

When we first arrived in this country, naturally many Iranian Jewish organizations were formed. The leadership of our community considered it essential to bring these many organizations together under one umbrella. The Iranian-American Jewish Federation has been very close to the JFC throughout its existence; we have been working almost under your umbrella and enjoying your help to us. I think that relative to other immigrant groups, we have taken the biggest leap towards the larger community, which is even more amazing when you consider the major cultural gap between us.

TERRY BELL: I agree.

SIMON: We initiated extensive social aid activities. For example, our doctors volunteered to treat needy Jews free of charge. Although the focus of their attention was on Iranian Jews, they indeed helped other groups such as Russians whose doctors were not prepared to volunteer free services.

TERRY BELL: How wonderful.

SIMON: While we are on the subject of Iranian Jews, I want to ask you if you have any further ideas, or words of wisdom that you would like to share with us.

TERRY BEEL: Most of us don't know what the Iranian-American Jewish Federation does. I think you should do more to make more known what you do - like what you just

GUIITTA: Terry, in our previous discussion you noted that contributions to UJF, which is the fund-raising arm of the Jewish Federation, have declined due to the present state of the economy.

TERRY BELL: Yes. We have collected 10% less each year over the past two years - a total reduction of 20% in two years. This year we are ending with a little better than \$43 million.

GUIITTA: What percentage of this money finds its way to Israel?

TERRY BELL: After expenses, roughly one-half of the money goes to Israel. The financial situation of the UJF is very bad now for a number of reasons. We used to collect 96 cents on each dollar pledged, so we based our allocations on that proportion, and people were pledging more every year. Suddenly the amounts pledged fell off and collections on the pledges dropped to 87 cents on each dollar pledged. We are short of funds. So we sat down with the United Jewish Appeal - our partner in channeling money to Israel - and we explained our position. For three years now they have accepted less money than they used to get.

GUIITTA: You seem to be doing wonderfully well with such difficult times and so much responsibility.

TERRY BELL: Yes. I have some marvelous men: Leo Dozoretz and Ed Brennglass, who with John Fishel and Jack Klein really changed our financial situation. We cut expenses dramatically, laid off almost one-third of our staff here, cut salaries - it was Black Monday. We cut all sorts of expenses.

GUIITTA: What do you perceive to be your greatest strengths in your capacity as President of the JFC in addition to being a

woman?

TERRY BELL: I know people and the community. I have been involved with many different agencies, I have represented campaigns and my husband, Lionel, and I have been very active in our temple. So I represent all the facets in this community. The fact that I know numbers as an accountant, is certainly beneficial; I can read a balance sheet and I understand financial statements.

SIMON: You deal with a diversity of people within the Jewish community. What is the art of dealing with such a diversified community? What is the magic?

TERRY BELL: Patience, good humor and understanding that there are many points of view to any situation, that most people, and certainly most Jews, are good willed. I am also not afraid to say that I am wrong if I make a mistake. I don't know all the answers. I listen to the people around me. I am blessed, not only with a husband who is most supportive of me - actually, I wouldn't have taken this job if my husband and my rabbi hadn't said I must - but also with many wonderful people in the community who are more than willing to give their advice and direction.

GUIITTA: Are you comfortable in dealing with the Iranian Jewish community?

TERRY BELL: Yes. I think that the Iranian community has to have more of an awareness of the total community. But we have this problem with everyone. Everyone comes to the Federation with their own interest and they focus on that interest. The Federation has to represent everybody. The Iranian community needs to become aware of its responsibility to the whole community and not only to the Iranian community. And that only through working together can we

Guitta Karubian and Simon (Sion) Ebrahimi Interview....

TERRY BELL

President of the Jewish Federation
Council of Greater Los Angeles



In the previous edition, we published an interview with Terry Bell, President of the Jewish Federation Council (JFC) of Greater Los Angeles and past chair of the United Jewish Fund (UJF).

That interview covered many subjects. But there were yet many areas to be discussed with Mrs. Bell and she graciously allowed Shofar to continue that interview.

What follows is a second discussion with this fascinating lady regarding subjects we feel will be of interest to our readership.

SIMON: Thank you for meeting with us again today, Terry. Our previous interview with you was very well received by the Iranian Jewish Community. I am sure that the continuation of this interview will also be

of utmost interest to our readership.

TERRY BELL: I'm glad to hear that. I think it is very important for people to be well-informed about our Federation and the UJF.

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

(310) 247-1010

9033 Wilshire Blvd., Suite 403
Beverly Hills, CA 90211

جراحی با لیزر

کنتاکت لنز

All Pro-Video Photo



با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود با عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

- عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)
- تهیه عکس های خانوادگی و کودکان
- تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1516 Westwood Blvd.

(310) 475-2144

آلبرت طیبیان

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

دکتر پرویز پیرنظر

از آمریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 806
Los Angeles, CA 90024

(310) 824-0049

پذیرایی باتعیین وقت قبلی

۱۰۹۲۱ ویلنر بلوار - نش خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طبقه ۱۱ - سوئیت ۸۰۶

(۳۱۰) ۸۲۴ - ۰۰۴۹

خدمات بیمه نهائی

تلفن ۲۱۳-۸۵۸-۵۸۰۰



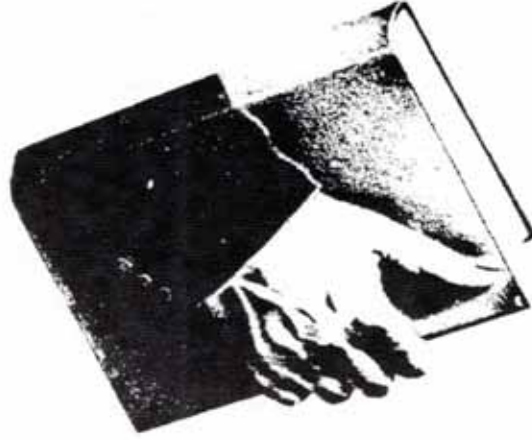
**NAHAI
INSURANCE SERVICES**

433 N. Camden Drive, Suite 810
Beverly Hills, CA 90210

TEL: (310) 858-5800

FACSIMILE: (310) 273-5981

K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی
کوروش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا
دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

(310) 785-0800

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908

Design: Saheed Bladot

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
BEVERLY HILLS, CA
PERMIT NO. 236

ADDRESS CORRECTION
REQUESTED:

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048

SHOFAR